

کارگران همه ی کشورها متحد شوید!

(بولتن نظرات)

از انتشارات حزب رنجبران ایران

شماره ۳۶

خرداد ماه ۱۳۸۳

مطالب این شماره :

- * جنگ تمدنها، گفتگوی تمدنها، دوروی یک سکه ! ص ۱
- * خاورمیانه، نقطه ای گرهی در تضادهای...! ص ۴
- * برخی موضعگیریهای حزب در سه ماه اخیر ! ص ۶
- * پیشروی جنبش کارگری در گرو چیست؟ ص ۱۷
- * نئولیبرالیسم می خواهد دنیا را به کجا بکشاند؟ ص ۲۳
- * ازنامه های رسیده: سرسختان از تاریخ نمیآموزند ! ص ۲۹

یاد آوری :

مسئولیت مقالات نوشته شده در " بولتن نظرات " بر عهده امضاء کنندگان بوده و لزوماً با مواضع آخرین کنگره ی حزبی خوانائی ندارند و موضع جمعی را نمایندگی نمیکند .

با نشانیهای جدید زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

Ranjbaran@hotmail.com

آدرس پست الکترونیکی

www.ranjbaran.org

آدرس غرفه حزب در اینترنت

1-Ranjbar

Box 1047

162 12 Vallingby

SWEDEN

2-Ranjbar

P.O.Box 39269

Washington, D.C. 20016

جنگ تمدنها، گفت و گوی تمدنها، دوروی یکسکه!

روزگاری نه چندان دور، هانتینگتون استاد دانش گاه آمریکا، برای توجیه "تئوریک" حرکت تهاجمی سرمایه های فراملی آمریکابه کشورهای جهان سوم، "جنگ تمدنها" را مطرح ساخت. زمین و زمان را به هم دوخت تا اجتناب ناپذیری آن را نشان دهد! مدتی طول نکشید که این تئوری توسط محافظه کاران جدید تازه به قدرت رسیده، پیاده شد. "جنگ تمدنها" هم می بایستی از خاورمیانه شروع می شد تا "تمدن اسلامی عقب مانده" توسط "تمدن مسیحی غرب پیش رفته" از صحنه رانده شده و خاورمیانه به تیول شرکتهای گول پیکر نفتی و تسلیحاتی آمریکا مبدل شود! حکم سرمایه چین می خواست!

البته دهها سال قبل از آمریکا، صهیونیستها با پشتوانه ی نظامی و مالی آمریکا، این "جنگ تمدن" را در فلسطین اشغالی شروع کرده بودند. اسرائیل "مدرن" که نه با توسل به سنگ و تیرکمان کودکان، بلکه با مدرن ترین سلاحها و با شلیک از هوا و زمین و قتل انسانهای بی گناه فلسطینی، سر پا نگهداشته شده است تا تمدن بربرگونه ی مذهبی اش را بر اساس نوشته های تورات در معرض نمایش جهانیان قرار دهد، زشت ترین هدف این جنگ به غایت کثیف را آشکار کرده بود.

بوش و دارودسته ی مذهبی اش، با کمک صهیونیستهای لانه کرده در کاخ سفید، پیاده کردن تئوری فاشیستی هانتینگتون را از خاورمیانه شروع کردند، با این دید که پس از فتح این منطقه ی حساس جهانی، به سراغ تمدنهای مزاحم دیگر بروند! اما در جهان امروز نمی توان برای مدتها سر مردم جهان کلاه گذاشت. دست آمریکا زود رو شد و مردم جهان در تظاهرات عظیمی که در مخالفت با اشغال عراق برپا داشتند شعار "نه به خون برای نفت!" را سردادند و هدف این جنگ را نه تمدن، نه دموکراسی، بلکه غارت جهان سوم و سلطه بر آن توسط شرکتهای فراملی نفتی آمریکا اعلام نمودند که بوش و خانواده اش از خدمت گزاران این شرکتهای هستند!

در شرایطی که بوش این جنگ را آغاز کرده و در همین راستا ایران را نیز یک "محور شرارت" خوانده بود، هیئت حاکمه ی ایران نیز به رهبری خاتمی طرح ضد طرح "گفت و گوی تمدنها" را از آستین به در آورد تا هم در مقابل سیاست تهاجمی بوش نسبت به رژیم ایران و خطرات ناشی از آن نسبت به رژیم جمهوری اسلامی، پشتیبانی بین المللی را به سوی رژیم ایران جلب کند و هم به کشورهای امپریالیستی

و به ویژه آمریکا نشان دهد که به جای جنگ، به صورتی صلح آمیز وارد گفت و گو با ایران شوند و با کنار آمدن با هم، به تقسیم کیک به بزرگی ایران بپردازند. بازگذاشتن درهای ایران به روی سرمایه های خارجی و قبول سیاستهای بانک جهانی در مورد تعدیل ساختاری و خصوصی سازی صنایع ایران که از مدتها قبل از روی کار آمدن خاتمی شروع شده بود و توسط وی نیز ادامه یافت، نیز نشانه ی این سیاست جدید هیئت حاکمه ی ایران بود. خاتمی در نامه اخیرش به جوانان از پیروزی سیاست خارجی ایران صحبت کرد که گفت و گوی تمدنها تک خال آن بود. اما دست رژیم ایران نیز زود رو شد، زیرا سیاست مداخله ی ایران در امور کشورهای دیگر جهت "صدور اسلام"، ادامه یافت و هدف در این ماجرا تنها و عمده تا کنار آمدن با آمریکا و خنثا کردن تهاجم آن علیه رژیم بود!

در سازمان ملل هم نه طرح هانتینگتون، بلکه طرح خاتمی مقبولیت یافت و سالی هم به نام "سال گفت و گوی تمدنها" انتخاب شد. تصویب این طرح نشان داد که جهان امپریالیستی در شرایط کنونی، استراتژی واحدی برای غارت جهان سوم و استثمار نیروی کار ارزان آن ندارد. سرمایه های فراملی غیر آمریکائی ترجیح می دهند با پنبه سر ببرند و گفت و گوی تمدنها ظاهری پسندیده در این راستا دارد و فعلا احتیاجی به برافروزی جنگ برای دست یابی به منابع طبیعی و انسانی کشورهای جهان سوم نیست و سوخت و ساز چنین جنگی را به نفع خود نمی دانستند.

در تاریخ چند هزار ساله ی جوامع طبقاتی، کشورگشاییها، تخریب تمدنها تحت بهانه هایی نظیر مذهب و تلافی جویی و غیره پیوسته صورت گرفته اند که لشکر کشیهای متقابل پادشاهان ایران به یونان و روم و بالعکس، حمله ی اعراب به ایران و هم چنین فتح سرزمینهایی در فاصله ی دو اقیانوس کبیر و اطلس توسط آنها، حمله ی مغولها و تاتارها به ایران و اروپا، لشکرکشی اروپائیان به شرق و به راه افتادن جنگهای صلیبی، حمله ی نظامی به چهار قاره ی جهان توسط اروپائیان و آمریکا و به مستعمره خود تبدیل کردن بیش از ۷۵٪ سرزمینهای جهان و... از آن جمله اند.

امروز با مبارزاتی که مردم جهان طی ۲ قرن اخیر علیه امپریالیسم و برای رهایی خود از چنگ آن انجام داده اند، نمی توان به بهانه ی "صدور تمدن"، "صدور دموکراسی" و غیره به راحتی حقوق ملل جهان را پایمال کرد و گیرکردن ارتشهای متجاوز امپریالیستی در باتلاق جنگ عراق شاهد این مدعا است.

فرهنگها و تمدنها در طول تاریخ نه باهم جنگ داشته اند و نه گفت و گو، و اگر بربریتهایی از نوع ستم برزنان در اسلام و برگزیده خدا نامیدن قوم یهود توسط یهودیت را به مثابه فرهنگ به حساب نیاوریم که با خوی بیش از ۹۰٪ انسانها در تضاداند، دست آوردهای تاریخی بشر در عرصه های مختلف که باعث تعالی زنده گی و مناسبات انسانها با یک دیگر می شوند، هزاران سال است که به راحتی در جهان توط مردم پذیرفته

شده‌اند. تضادهای نوع نژادی، جنسی، مذهبی، ملی و تحمیل خواستهای نفرت انگیز به دیگران، ربطی به فرهنگ و تمدن ندارند. این نوع تضادها زائیده ی منافع تنگ نظرانه ی طبقاتی حاکمین استثمارگر و ستم گر هستند. وگرنه اگر با چشم بصیرت نگاه کنیم می بینیم که مردم جهان با فراغ بال به دست آوردهای بشر علاقه نشان می دهند. با میل آنها را پذیرفته و به کار می بندند. علوم و فنون با سرعتی قابل ستایش در جهان انتشار می یابند. ورزشهای مختلفی که توسط ملل مختلف اختراع شده اند ، مرز نمی شناسند و حتی به مسابقات جهانی راه می یابند. فرهنگ غذایی مردم جهان به دلیل پذیرش تمدنهای غذایی ملل مختلف توسعه ی فراوانی یافته و برخی از غذاهای ملی، کاملاً بین المللی شده اند. آثار نویسنده گان بزرگ کشورهای مختلف سریعاً به زبانهای ملل گوناگون ترجمه شده و باعث اعتلای فرهنگ بشری می گردند. در هنر(موسیقی، نقاشی، مجسمه سازی، بالت و رقص و...) مرزی وجود ندارد و ...

مردم جهان نه منتظر بوش شده‌اند برای پرداختن به نبرد فرهنگها و نه منتظر خاتمی مانده‌اند، برای شروع گفت و گوی تمدنها! از نظر آنها سیاره کوچک آبی ما در بی کران جهان مادی، متعلق به موجوداتی است که در آن زنده گی می کنند. انسانها در از هم بی گانه گی زائیده نمی شوند که تمام عمرشان را در جنگ و جدال با یکدیگر و کُشت و کُشتار و یا در فقر و تنگ دستی در یک سمت که اکثریت آنها را پیوسته تهدید می کند و تمرکز عظیم سرمایه و امکانات مادی در دست مشتئ زالو صفت در سمت دیگر انبوه شوند! آن چه آنها را به بی گانه گی و جنگ و بربریت می کشاند، فرهنگ زور و قلدر منشی و حق کشی مشتئ طبقات استثمارگر و ستم گر است که فجایع عظیمی را در طول تاریخ به وجود آورده و هم اکنون نیز بشریت را به لبه ی نابودی کشانده است.

از بین بردن این ویروس خطرناک، از نابود کردن مناسبات طبقاتی مبتنی بر مالکیت بر وسایل تولید و استثمار نیروی کار انسانها، می گذرد که غیر انسانی بوده و طی قرون و اعصار توسط نظامهای ماقبل سرمایه داری و سرمایه داری به بشریت تحمیل شده و ایجاد جامعه ای جهانی فارغ از استثمار و ستم که در آن حکم تاریخی "یکی در خدمت همه و همه در خدمت یکی" تحقق یابد، حاصل خواهد شد.

با نیرنگ "جنگ تمدنها" و "گفت و گوی تمدنها"، فقط منافع تنگ نظرانه ی صاحبان سرمایه تامین می شود و نه منافع بیش از ۵ میلیارد مردم جهان !

* * *

خاورمیانه، نقطه‌ای گرهی در تضادهای اساسی جهان!

خاورمیانه، به دلیل موقعیت استراتژیکی اش بین شرق و غرب، شمال و جنوب، و غنی بودن از نظر منابع انرژی - نفت و گاز - در بیش از ۱۰۰ سال اخیر پیوسته مورد رقابت و تباری امپریالیستها بر سر تقسیم و یا کسب منابع و موقعیت برتر در آن، بوده است:

تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ امپراتوریهای انگلستان و روسیه در سال ۱۹۰۷؛ تقسیم مجدد سرزمینهای خاورمیانه پس از جنگ جهانی اول و شکست امپراتوریهای آلمان و عثمانی، بین انگلستان و فرانسه؛ تلاش مجدد آلمان برای نفوذ در خاورمیانه، در رقابت با انگلستان در فاصله‌ی دو جنگ جهانی اول و دوم؛ ورود فعالتر آمریکا به منطقه پس از جنگ جهانی دوم که برجسته‌ترین حرکت آن انجام کودتای مشترک آمریکا-انگلستان در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود که به تفوق آمریکا به مدت ربع قرن در ایران انجامید؛ ایجاد پایگاههای نظامی ناتو(آمریکا) در ترکیه؛ لشکر کشی آمریکا به لبنان در حمایت از اسرائیل؛ پشتیبانی انگلستان و فرانسه از حمله‌ی اسرائیل به مصر در جریان ملی کردن کانال سوئز توسط جمال عبدالناصر؛ درآوردن کشورهای عربی ساحل جنوب خلیج فارس از زیر نفوذ انگلستان توسط آمریکا و ورود ناوگانهای نظامی آمریکا به خلیج فارس؛ حملات نظامی روسیه به افغانستان و اشغال آن کشور و حمایت کشورهای غربی از مجاهدین افغانستان؛ گسترش نفوذ اروپا و ژاپون در ایران پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و رقابت آمریکا برای رسوخ مجدد به ایران که هم اکنون نیز جریان دارد؛ تلاش آمریکا برای به زیر اختیار خود درآوردن خاورمیانه، کشورهای قفقاز و آسیای میانه و ایجاد پایگاههای نظامی در این مناطق؛ مداخله‌ی نظامی آمریکا و متحدان اش در زمان اشغال کویت توسط عراق و محاصره‌ی اقتصادی آن به مدت بیش از ۱۰ سال؛ جنگ جدید آمریکا و متحدان اش با تهاجم به افغانستان و عراق؛ و... از آن جمله اند.

پس از فروپاشی شوروی و بلوک شرق و تبدیل شدن آمریکا به تنها اَبَر قدرت نظامی-اقتصادی جهان و رکود اقتصادی این کشور، هم راه با اشتهای کمپانیهای بزرگ نفتی آمریکا، ضرورت فوری دست یابی به تمامی این سه منطقه در دستور کار امپریالیسم آمریکا قرار گرفت. حادثه‌ی مشکوک ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، فرصتی فراهم ساخت تا دولت آمریکا سیاست تهاجمی خود را تسریع نموده و دست به کار تجاوز نظامی

در منطقه خاورمیانه گردد.

این سیاست تهاجمی که در هم سوئی با سیاست جنگ افروزانه و اشغال گرانه ی سرزمینهای عربی توسط رژیم صهیونیستی اسرائیل قرار داشت، تضاد ملل عرب را با صهیونیسم و امپریالیسم آمریکا تشدید نمود. مردم فلسطین بافداکاری و تحمل مشقات عظیمی که توسط ارتش صهیونیستی به آنها تحمیل شده ، در مقابل این ارتش تا دندان مسلح و یاغی جهانی، با دست خالی به مقاومت پرداخته و مانع آن شده است تا سیاست تجاوزکارانه ی اسرائیل با موفقیت به پیش برود. عین این وضعیت را در عراق شاهدیم و ارتشهای متجاوز امپریالیستی هم اکنون در باتلاق جنگ عراق گیر کرده و کسب پیروزی سریع را برای همیشه از یاد برده اند. تجاوز آمریکا به عراق، کابوس جدیدی را برای حاکمین آمریکا به وجود آورده است، که مترصد فرصتی مناسب و احتمالا انتخابات ریاست جمهوری هستند تا قبل از این که دچار شکست فاحشی شوند، "آبرومندان" از عراق فرار کنند !

اکنون باتوجه به تضاد منافع امپریالیستها در منطقه در رابطه با اشغال نظامی عراق و طرحهای تحمیلی آمریکا نظیر "نقشه ی راه" برای حل مسئله فلسطین و ایجاد "خاورمیانه ی بزرگ" که در ماه فوریه ۲۰۰۴ توسط بوش مطرح شد، پیش روی آمریکا و متحدان اش در خاورمیانه متوقف شده و مردم مبارز عرب تا کنون و در شرایطی که رهبران خودفروش کشورهای عربی از ترس مقاومت مردم، خواب راحت از کله شان پریده است، موفقیت بزرگی را در مبارزه علیه امپریالیسم به دست آورده اند.

و اما از نظر داخلی، حکومتهای استبدادی کشورهای خاورمیانه، که وظیفه ای جز سرکوب حرکتهای آزادی خواهانه ی مردم منطقه و فروش منابع عظیم نفتی و انباشت گنج قارونی، برای خود نمی شناسند، شدیداً منفرد شده و جز با سرکوب جنبش کمونیستی و کارگری و جنبشهای آزادی خواهانه ی مردم راه نجاتی ندارند. بدین ترتیب، سالهاست که مردم منطقه خاورمیانه، زنده گی در صلح و آرامش و رفاه را به چشم خود ندیده، در فقر و فاقه و بی قانونی مطلق بسر برده و تضادشان با حاکمین روز به روز تشدید شده است.

اما علیرغم حادث شدن تضادهای امپریالیستها با هم و تضاد مردم با امپریالیسم و حکام کشورهای خاورمیانه، که این منطقه را به نقطه ی گرهی تضادهای اساسی جهان، تبدیل کرده است، ضعف نیروهای رهبری کننده ی مردم، که ناشی از سرکوب عریان کمونیستها می شود، جان فشانیهای مردم در مبارزه علیه امپریالیسم و حکام محلی، به آزادی نهایی آنها منجر نشده، شورشها و انقلابات از مسیر رهائی بخش منحرف گشته و نهایتاً نیروهای مرتجع مذهبی و بورژوازیی ابتکار عمل را به دست می آورند و قدرت دولتی بین آنها دست به دست می شود..

مسئولیت حل این تضادها به طور نهایی به دوش طبقه ی کارگر و رهبری راستین آن -

کمونیستها- افتاده است. لذا باید با ایجاد احزاب واحد کمونیست در هر کشور، در پیوند با جنبشهای کارگری و توده‌ای و تلاش مشترک کمونیستهای منطقه برای هم‌کاری و حرکت مشترک روی خط مشی واحد برای بیرون راندن ضدانقلاب جهانی و سرنگون ساختن مرتجعین حاکم، راه را برای حل تضادهای منطقه فراهم ساخت. در غیر این صورت، صحبت از آزادی و استقلال کشورهای منطقه حرفی پوچ و توخالی خواهد بود، زیرا بورژوازی و خرده‌بورژوازی منطقه بارها نشان داده‌است که در شرایط فقدان جنبش قوی کمونیستی و کارگری، به زیر بال سرمایه بزرگ جهانی رفته و به امر رهائی ملل منطقه خیانت می‌کند. پرچمهای ناسیونالیستی و اسلامی بورژوازی و خرده‌بورژوازی، رهائی بخش نیستند.

* * *

برخی موضعگیریهایی حزب در سه ماه اخیر :

زنده باد اول ماه مه، روز هم‌بستگی مبارزاتی کارگران جهان !

اول ماه مه (۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۳)، روز جهانی کارگر را به کارگران جهان و ایران و نیروهای مدافع طبقه کارگر و زحمت‌کشان، تبریک می‌گوئیم. این روز بزرگ تاریخی متعلق به کلیه‌ی انسانهایی است که برای رهائی بشریت از نظامهای طبقاتی متکی بر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله و استثمار و ستم، مبارزه می‌کنند. سال گذشته اعتراضات و اعتصابات و مبارزات کارگران و زحمت‌کشان جهان- این اردوی عظیم چند میلیاردی کار- علیه تجاوزات هرچه بی‌شرمانه‌تر انحصارات غول پیکر سرمایه و دولتهای دست‌نشانده آنان، ادامه یافت. جهانیان بازهم شاهد بودند که ثروتهای تولید شده توسط اردوی کار بازهم انبوه‌تر و متراکم‌تر در دست چند صد شرکت بزرگ فراملی قرار گرفت. در حالی که نزدیک به نیمی از جمعیت جهان با درآمدی کمتر از ۲ دلار در روز زندگی سخت و طاقت‌فرسایی را گذرانند و ثمره کار آنها توسط سرمایه‌داران ربوده شد. شرکت‌های فراملی فربه‌تر شدند، اما تعداد بی‌کاران جهان روز به روز افزایش یافت. عدم امنیت شغلی رقابت ناخواسته‌ای را در میان اردوی جهانی کار تشدید کرد و وضع اجتماعی به شدت نامتعادل گردید.

در سال گذشته، جهان امپریالیسم برای رهایی از رکود اقتصادی و در هم شکستن مقاومت مردم جهان، ارتشهای تا دندان مسلح اش را به آن سوی دریاها فرستاد و به اشغال نظامی کشورهای در خاورمیانه و آفریقا، پرداخت و سازمان متجاوز نظامی اش ناتو را بسط و گسترش داد تا از هرگونه حرکت انقلابی مردم جهان و به ویژه در کشورهای جهان سوم جلوگیری نماید، ثروتهای این کشورها را غارت کند و نیروی کار ارزان آنها را به وحشیانه ترین وجهی استثمار نماید.

در ایران نیز کارگران و زحمت کشان با وضع مشابهی روبه رو شدند. سال گذشته صدها اعتراض و اعتصاب و مبارزات خونین، بین اردوی کار و نظام دلال صفت جمهوری اسلامی به وقوع پیوست. قانون جنگل به نفع سرمایه داران اعمال شد و استخدام موقت حتا یک ماهه به جای استخدام رسمی مرسوم شد! مزدهای معوقه پرداخت نشدند و مبارزات کارگران کارخانه ها در این زمینه بازهم بی حاصل ماند. اخراج کارگران از کار و تعطیل کارخانه ها، دهها هزار کارگر را به فقر بی کاری و فقر و فاقه کشاند. اما تدریجا صدای اعتراضی مشترک کارگران به این وضعیت جهانی بلندتر شد. گرچه ایجاد تشکلهای مستقل کارگری در واحدها و به طور سراسری پا نگرفت و حتا رژیم کار را به جایی رساند که بی شرمانه و از زبان آخوند خامنه ای قدغن بودن اعتصابات و اعتراضات کارگری را مطرح ساخت، اما کارگران با ادامه ی مبارزه، نشان دادند که همانند مجلس شورای اسلامی نشینان نیستند که در مقابل "حکم حکومتی" جا بزنند!

واقعیت تلخ تاریخی این است که وقتی نیروهای سیاسی مدعی مدافع طبقه کارگر و کمونیسم در فرقه گرایی به سر برده و حتا برخی آن را دستاوردی "پلورالیستی" می دانند! انتظار داشتن از این که کارگران خود راسا اقدام به ایجاد تشکل مستقل سراسری بزنند، انتظار بی هوته ای است. اگر از نظر عینی انگشت اتهام را باید به سوی رژیم ددمنش جمهوری اسلامی حافظ سرمایه نشانه رویم که مانع تشکلیابی کارگران می شود. اما از نظر ذهنی مقصر آن دسته از نیروهای سیاسی هستند که با تاکید روی فرقه گرایی شان مانع ایجاد حزب واحد پیشرو طبقه کارگر شده و نمی توانند با

تمرکز نیرو و یک صدا کارگران را برای سازمان یابی تشویق کنند. مگر نه این است که این نیروها هنوز از ارائه الگوی واحدی برای سازمان یابی سراسری کارگران عاجزند؟ این امر به رژیم کمک می کند تا در جهت اتمیزه کردن بیشتر جنبش کارگری و کمونیستی ایران ابتکار عمل داشته باشد!

وظیفه ی نیروهای آگاه طبقه کارگر است که از طریق ایجاد تشکل واحد کمونیستی و انقلابی بکوشند تا مبارزات پراکنده ی کارگران را، حول شعار واحدی برای سازمان یابی و ادامه مبارزه جهت به زیر کشیدن نظام منحط سرمایه داری در ایران، سمت و سوی درستی بدهند.

در اول ماه مه باید در کلیه کشورها و از جمله ایران کارگران چون تنی واحد و تحت شعارهای مشخص واحد، هم راه با دیگر زحمت کشان به میدان بیایند. در ایران برای گرفتن مزدهای معوقه، جلوگیری از اخراج کارگران، ممانعت از استخدامهای موقتی، بالابردن سطح حداقل مزدها به حداقل ۲ تا ۳ برابر کنونی، جدایی دین از دولت مبارزه کنند و بیرون رفتن ارتشهای تجاوزگر امپریالیستی و صهیونیستی از سرزمینهای اشغالی را خواستار گردند.

مشعل اول ماه مه، سمبل هم بسته گی مبارزات کارگران را هرچه باشکوه تر برافروزیم!

برای ایجاد تشکل مستقل واحد و سراسری کارگران مبارزه کنیم!
سرنگون باد رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی ایران!
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

۲ اردیبهشت ۱۳۸۳ - حزب رنجبران ایران

*

ارتشهای امپریالیستی در باتلاق جنگ در عراق بیشتر فرومی روند!

از واشینگتون، مادرید و لندن تا رُم، توکیو و برلن، همه جا مردم شعار "آمریکا از عراق برو بیرون!" و "نه به جنگ!" را در تظاهرات انبوه و پُرشکوه شان، سر می دهند. قبرستانهای کشورهای متجاوز رونق تازه ای یافته اند

و در عراق مرده‌ها در معادله‌ای نابرابر، که نشان دهنده‌ی سبوعیت ارتشهای متجاوز است، در گورستانها شمارش می‌شوند.

طی یک‌سال اخیر در عراق، مردم بارها نفرت خود را از حضور ارتشهای جنایت‌کار امپریالیستها اعلام کرده و به شیوه‌های گوناگون، مسالمت‌آمیز و غیر مسالمت‌آمیز، مبارزات خود را ادامه داده‌اند. شورش اخیر مردم در اکثر شهرهای عراق از شمال تا به جنوب و به ویژه در فلوجا نشان داد که مبارزات مردم علیه اشغال‌گران امپریالیست، اوج گرفته و ارتشهای متجاوز در هراس از رشد این مبارزات، به سان ارتش صهیونیستی اسرائیل به صورتی بی‌رحمانه، وارد کارزار شده‌اند. اعلان رسمی هم‌سوئی دولت آمریکا با سیاستهای ضمیمه‌سازی بخشهایی از فلسطین اشغالی به اسرائیل و کنارگذاشتن مسئله‌ی فلسطینی‌های رانده‌شده توسط بوش، در دیدار اخیر شارون از آمریکا، موج جدیدی از خشم در سراسر جهان برانگیخته و انعکاس آن در عراق نیز باعث تشدید مبارزات مردم خواهد شد.

ضعف نیروهای انقلابی و کمونیست در عراق و کرنش رویزیونیستها کهن و اپورتونیستهای جدید در برابر امپریالیستها و دفاع از اشغال عراق توسط ارتشهای متجاوز، باعث شده تا رهبری مقاومت توده‌های مردم علیه متجاوزین، به دست نیروهای مرتجع (شیعه و سنی) و ناسیونالیستهای عرب عراقی افتاده و افق مبارزات مردمی و انقلابی ناروشن گشته و این مبارزات قاطعانه پیش برده نشوند.

لذا، ضروری است که نیروهای کمونیست و انقلابی، دوش به دوش مردم آزاده‌ی جهان، از یک سو خروج بی‌قید و شرط ارتشهای اشغال‌گر امپریالیستی از عراق و دفاع از حق مردم عراق در تعیین سرنوشت خویش را خواسته و از سوی دیگر پیوسته به مردم عراق هشدار دهند که افتادن رهبری مبارزات آنان به دست نیروهای ارتجاعی مذهبی و ملی به معنای شکست نهایی این مبارزات و جان‌فشانیهایی بوده و به تکرار سناریوهای فاجعه‌بار انقلاب بهمن ۱۳۷۵ در ایران و نیز وضعیت کنونی در افغانستان، خواهد انجامید.

کمونیستها و انقلابیون دموکرات عراق ضمن شرکت در مبارزه برای بیرون راندن امپریالیستها، بایستی از شعار "جدایی دین از دولت" پیوسته دفاع کرده و به مردم عراق نشان دهند که قدرت‌گیری نیروهای مذهبی و ملی، چیزی جز حاکمیت طبقات استثمارگر و ستم‌گر و به ویژه بورژوازی نیست که عراق را مانند گوشت قربانی بین خود و امپریالیستها تقسیم کرده و مردم عراق روی آزادی و رهایی را به خود نخواهند دید.

هم اکنون عمل کرد نیروهای مرتجع شیعه در برگرداندن چرخ تاریخ عراق به ۱۴۰۰ سال پیش، نشان می‌دهد که بدون مقاومت نیروهای انقلابی و کمونیست در برابر این حرکات بربرمنشانه، ارتجاعیون عراق در کسوت دولت پوشالی دست نشانده و یا نیروهای ملی و مذهبی در اپوزیسیون برای سالها قدرت حاکمه را در دست خود قبضه خواهند کرد و به سرکوب کمونیستها و توده‌های مردم خواهند پرداخت.

گسترده‌تر باد اعتراضات مردم جهان علیه اشغال عراق توسط آمریکا و متحدانش!

پرتوان باد مبارزه مسلحانه مردم عراق علیه اشغال‌گران برای رسیدن به آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی!

پیروزی مبارزات مردم عراق در گرو رهبری کمونیستهاست!

۲۷ فروردین ۱۳۸۳ - حزب رنجبران ایران

*

مرتجعین در تنگنا!

جورج دابلیو بوش - رئیس جمهور آمریکا - با ادعای برقراری دموکراسی در عراق، مردم مبارز آن کشور را به خون کشیده و هم اکنون شکنجه‌های پیش‌رفته‌ی صهیونیستی، در زندان ابوقریب بغداد که به عنوان شکنجه‌گاه وحشتناک رژیم بعث روزی زبان زد مردم بود، این بار تحت نظارت افسران عالی‌رتبه‌ی آمریکا، کماکان برقرار است. اما پس از افشاشدن شکنجه‌های دو ارتش آمریکا و انگلیس در زندانهای عراق و عدم امکان سرپوش گذاشتن روی این جنایات، بوش و بلر - نخست وزیر انگلیس - به دست و پا افتاده و برای نجات خود از حملات مردم، وقیحانه اعلام می‌کنند که مخالف رفتار بد با زندانیان هستند، بدون این که از مردم عراق عذرخواهی کنند! نفرت مردم جهان از این جانان پُرمدعا و دروغ‌گو و حيله‌گر، هر روز اوج تازه‌ای می‌گیرد. مردم صحنه‌هایی از عراق را که روزانه در تلویزیونها و روزنامه‌ها می‌بینند، چیزی جز آتش، خون، تخریب و صدای اعتراض مردم و بدنهای پاره شده‌ی کودکان، نیست. ارتشهای اشغالگر امپریالیستی در یک سو و باندهای مسلح مذهبی در سوی دیگر حکم می‌رانند. آزادی و امنیت مردم عراق روزبه‌روز کمتر و کمتر می‌شود و دموکراسی بوش، تنها در

سالنهای کاخ سفید خریدار دارد!

در ایران نیز حاکمین مذهبی خود را برای ایجاد تضییقات بازهم بیشتر در حق مردم آماده می‌کنند. تجاوز به حقوق کارگران، معلمان، پرستاران، دانش‌جویان، زنان، جوانان، نویسندگان، روزنامه‌نگاران و ملیتهای غیر فارس بیشتر می‌شود. زندانها را مملو از معترضین به وضع موجود، کرده‌اند و شکنجه‌گران کمافی‌السابق دست به کارند. فعالین جنبش کارگری به صرف برگزاری جشن اول ماه مه، روز جهانی کارگر، دستگیر و زندانی می‌شوند؛ به اعتراضات و اعتصابات معلمین که هم اکنون به صورتی سراسری ادامه دارد، بی‌توجه مانده و با وعده‌های سرخرمن می‌کوشند تا موج اعتراضی را از سر بگذرانند و از اوج‌گیری بیشتر این جنبش جلوگیری نمایند.

شاهروزی، رئیس قوه‌ی قضائیه جمهوری اسلامی بنابه آموزش آخوندی "جلوه در محراب و منبر" و "در خلوت کاردیگر کردن"، دستور "رفتار انسانی داشتن با زندانیان" را صادر می‌کند تا نشان دهد که خدمات کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد را، در محکوم نکردن تجاوز رژیم ایران به حقوق بشر، بی‌جواب نگذاشته، آن‌هم با صدور حکمی در ورق پاره‌ای که هیچ ارزش اجرایی ندارد! اما دستگیریهای معترضین پیوسته ادامه می‌یابد و بازار بده‌بستانها، بین امپریالیستها و حاکمین ایران، در خلوت داغ داغ است!

خاتمی هم در شرایطی که کوچک‌ترین اعتباری در میان توده مردم ندارد، بالاخره بعد از ۷ سال شیره مالیدن سر مردم و قول استقرار جامعه مدنی، در آستانه‌ی اتمام دوره‌ی ریاست جمهوری‌اش، بازهم به شیوه آخوندی خود را میرا از کارهای بد نموده و تازه تحت عنوان این‌که جوانان نباید به دنبال "قهرمان" باشند، می‌خواهد وانمود کند که اگر وضع به این‌جا رسیده تقصیر جوانان بوده! طلب کار شده و فراموش می‌کند که در دوران ریاست جمهوری او تجاوز به حقوق مردم بیشتر از قبل شدت یافت که ننگین‌ترین نمونه‌های آن قتل‌های زنجیره‌ای و عنکبوتی، سنگ‌سار زنان، سرکوب جنبش دانش‌جویی، آتش‌گشودن به صف مردمان معترض در بسیاری از شهرها، به خون کشیدن اعتراضات کارگران مس خاتون آباد، به مسلخ فرستادن مطبوعات و اسیرکردن روزنامه‌نگاران و... است.

اما همان‌طور که مردم جهان امروز با آگاهی بیشتر از ماهیت ددمنش امپریالیسم، فریاد "یانکی‌گوو هوم" را، در دفاع از مردم مبارز عراق

سرمی دهند ، در ایران نیز ترفند "اصلاح طلبی" آخوندی شناخته شده و حاکمین رسواتر شده‌اند. مرتجعین بیش از هر زمانی به تنگنا افتاده‌اند. مبارزه برای سرنگونی آنها را باید تشدید کرد.

معلمی در جواب به نامه اخیر خاتمی به مردم نوشت : " من به عنوان یک معلم باتمام قدرت و توان خود اعلام می‌کنم که من و تمامی مردم ایران ۲۵ سال از نظام طلب‌کاریم. ۲۵ سال رنج و عذاب کشیدیم و هزاران بار نالیدیم و منتظر انتقام. و انتقام چقدر شیرین است". بزرگ‌ترین انتقام از رژیم، سرنگونی آن و پایان دادن به حاکمیت نظام سرمایه‌داری است که علت‌العلل بدبختیهای مردم ایران و جهان می‌باشد.

برای سرنگون ساختن رژیم جمهوری اسلامی ایران، متحد شویم !
برای آزادی کارگران زندانی و دیگر زندانیان سیاسی مبارزه کنیم !
تحقق آزادی مردم در گرو پیروزی انقلاب و استقرار سوسیالیسم است !

۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۳ - حزب رنجبران ایران

*

به استقبال اعتصابات و اعتراضات سراسری برویم !

مبارزات اعتراضی مردم موج پشت موج، قلعه‌ی فرتوت جمهوری اسلامی را می‌کوبد. بادهای سوزانی که رژیم حاکم بر ایران طی ۲۵ سال خون‌ریزی، جنایت و حق‌کشی سبوعانه، کاشته و آخرین آنها در انتخابات قلابی مجلس هفتم انجام شد، به برخاستن توفان خشم مردم منجر شده که نابودی رژیم را دیر یا زود در پی خواهد داشت.

هنوز خون کارگران مس خاتون آباد خشک نشده‌بود، کارگران آن مجتمع دوباره به اعتراض دست زدند و نشان دادند که از رژیم هراسی به دل راه نداده‌اند؛ تظاهرات ۸ مارس زنان و درگیری آنها با عوامل رژیم؛ اعتصاب سراسری بیش از ۳۰٪ معلمان مبارز ایران، پس از آن که چانه‌زنی‌هایشان با مسئولین امور جهت تحقق خواسته‌های به‌حق‌شان بی نتیجه ماند، که حکایت از تشدید مبارزات معلمان در آینده می‌کند و پشتیبانی دانش‌آموزان از آنها؛ اعتراض به تقلبهای انتخاباتی در بسیاری از شهرها و به‌خیابان ریختن مردم و درگیری با مزدوران رژیم و کشته و زخمی شدن دهها نفر توسط جنایت‌کاران رژیم ، که آخرین نمونه‌ی این اعتراضات ، در فریدون

کنار روی داد که به شورشی تمام عیار تبدیل شده، نشان از تصمیم مردم درجهت جلوگیری از تاخت و تاز رژیم به حقوق شان دارد؛ تظاهرات گسترده در کردستان، به مناسبت تصویب قانون اساسی در عراق که حق خودمختاری بیشتری را به کردها می دهد و درگیری آنها با مزدوران رژیم؛ اخطار مردم ایذه به مقامات قوه قضائیه در مورد آزادی دستگیر شده گان تظاهرات مردم پس از انجام انتخابات قلابی در این شهر، گسترش اعتصابات در بیمارستانها و غیره همه دال بر این است که توفان در راه است و رژیم بیش از هر زمان منفردتر شده و جز تشدید خفقان، راهی برای حفظ قدرت ندارد!

شکست حرکت‌های منفرد اعتراضی کارگران، دانش‌جویان و مردم نشان داده است که به زانو درآوردن و حتا وادار به عقب نشینی کردن رژیم، تنها با حرکت‌های متحد و سراسری و شرکت اکثریت مردمان کارگر و زحمت‌کش شهر و روستا ممکن است. چنین حرکتی است که می‌تواند با تلنگری قلعه کهنه و فرتوت رژیم اسلامی را که از درون خالی شده است، فروریخته و زمینه را برای این که مردم سرنوشت خود را خود به دست گیرند، فراهم کند. تجربه مبارزاتی به ویژه در چند سال اخیر نشان داده که هرچا مردم به مبارزه و اعتراض دست می‌زنند، رژیم برای سرکوب مردم، عوامل مزدورش را از مناطق دیگر جمع کرده و به محل اعتراض می برد تا با نیروی بیشتری در برابر مردم بایستند. پس باید عوامل مزدور رژیم را در سراسر ایران و در جایگاهشان میخ کوب کرد و با یورش سراسری، آنها را در دریای حرکت های توده‌ای محاصره نموده و وادار به تسلیم نمود.

سالهاست دشمنی حاکمان به استخوان کارگران و زحمت‌کشان یعنی اکثریت بیش از ۸۰٪ مردم ایران رسیده است و فریادها هم از چهارگوشه‌ی ایران بلند است! و اگر این فریادها هنوز به غرشی ردگونه تبدیل نشده، تنها و تنها به دلیل عدم هم‌آهنگی و فقدان تمرکز آنها بوده است.

دفاع و پشتیبانی از مبارزات به حق کارگران و زحمت‌کشان علیه رژیم جمهوری اسلامی و شرکت در این مبارزات و هم‌آهنگ و سراسری کردن آنها، وظایفی است که بیش از همه بر دوش کمونیستها قرار دارد. دیوار پوسیده‌ی قلعه ارتجاع اسلامی در حال فرو ریزی است باید با گسترش مبارزات سراسری، این ریزش را تسریع کنیم.

اما این مبارزه در صورتی به پیروزی نهایی خواهد رسید که بر ویرانه‌های جمهوری اسلامی، نظامی سوسیالیستی و حکومتی شورایی مستقر گردد و

گرنه خونهای ریخته شده‌ی مردم به ثمر ننشسته و بار دیگر حاکمین جدید که عمال نظام سرمایه‌داری هستند، به سیاق شاه و شیخ، تجاوز خود را به حقوق مردم ادامه خواهند داد!

با اعتراضات سراسری متحد و یک‌پارچه، زمینه را برای قیام سراسری آماده کنیم!

مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی ایران!

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

۲۴ اسفند ۱۳۸۲ - حزب رنجبران ایران

* * *

بخشی پیرامون : پیشروی جنبش کارگری ایران در گرو چیست؟

جنبش کارگری مثل هر جنبش آزادی‌خواهانه و رهائی‌بخش در مبارزه علیه نظام سرمایه‌داری، بدون داشتن اصول راهنمایی که جمع بندی پراتیک مبارزاتی اش در سطح جهانی است و بدون اتخاذ سیاستها و تاکتیکهای مناسبی که نه تراوش ذهنی افراد بلکه از جمع بندی پراتیک خود طبقه در هر کشور به دست آمده باشد، نمی تواند پیش روی شگرفی را در رو به روی خود داشته باشد.

پس از روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی ایران و آغاز سرکوب جنبش کارگری و چپ مدعی دفاع از طبقه کارگر که در آستانه ی پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و پس از آن که موفق به ایجاد شوراهای کارگری شده بودند، سردمداران رژیم برای جلوگیری از رشد جنبش کارگری، با اشغال خانه کارگر و درآوردن آن از زیر نفوذ کارگران و نیروهای چپ و بالاخره ایجاد تشکلهای فرمایشی وابسته به دولت (خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار)، تشکل یابی طبقه کارگر را با مشکلات جدی رو به رو ساخت. بحث پیرامون چگونگی سازمان یابی طبقه کارگر ایران جهت پیشروی جنبش کارگری، مجددا در درون نیروهای چپ از سر گرفته شد.

تا امروز، از نظر سازمان یابی کارگران، ۵ شکل عمده زیر مطرح شده اند، بدون این که حول یکی از این طرحها، اکثر نیروهای سیاسی چپ به توافق رسیده و مشترکا در عمل به پای پیاده کردن طرح مزبور بروند. به دیگر سخن، بحثها از حد "تفسیرجهان" پا فراتر نگذاشته اند و پراتیک که معیار سنجش حقیقت است فعلا مورد توجه آنها نیست! این طرحها عبارتند از :

- ۱- ایجاد سندیکا یا اتحادیه های کارگری مستقل از دولت ؛
- ۲- ایجاد شوراهای کارگری ؛
- ۳- تکیه بر مجامع عمومی کارخانه ای ؛
- ۴- ایجاد کمیته های مخفی کارخانه ای ؛
- ۵- تشکیل هیئت مؤسس تشکل واحد سراسری کارگران با تکیه به فعالین کارگری شناخته شده و بسط تدریجی آن.

استدلال پشت هرکدام از این پیشنهادات مختصرا به قرار زیر است :

مدافعین ایجاد اتحادیه های کارگری از این حرکت می کنند که سنت اتحادیه های کارگری در ایران قدیمی است و هنوز هم این سندیکاها در برخی از رشته های کار وجود دارند. فعالیت این تشکلهای که اساسا متکی است بر خواسته های صنفی و امکان شرکت تعداد بیشتری از کارگران در آنها - با توجه به جو خفقانی در ایران- فراهم تر است...

مدافعین ایجاد شوراهای کارگری با طرح این که اتحادیه های کارگری به دلیل فعالیت صنفی به رفرمیسم کشیده شده و لذا در چارچوب نظام سرمایه داری میخ کوب می گردند. درحالی که شوراها با داشتن خواست سیاسی و از جمله کنترل تولید مناسب تر اند. اینان ملاحظات مربوط به جو پلیسی و خفقانی حاکم را چندان به حساب نمی آورند...

مدافعین تکیه به مجامع عمومی کارگران در هرکارخانه، از این حرکت می کنند که این مجامع بهترین راه حل برای شرکت کارگران در تصمیم گیریها بوده و از این طریق جلو رشد بوروکراتیسم نوع اتحادیه های کارگری، گرفته می شود، اما مناسبات این مجامع درکل بایکدیگر را روشن بیان نمیکنند ...

مدافعین ایجاد گروههای مخفی رهبری کننده در کارخانه ها اساسا از این جا حرکت می کنند که در شرایط خفقان پلیسی، رهبران کارگری زود شناسایی شده، دست گیر و زندانی و یا از کار اخراج می شوند. لذا کمیته های مخفی کارخانه ای بهتر می توانند ضمن دوام آوردن در مقابل یورشهای پلیسی، کارگران را از زیر درجهت مبارزه برای انجام خواسته هایشان، بسیج کنند...

و بالاخره مدافعین ایجاد تشکل سراسری کارگران از بالا و به کمک کارگران خوش سابقه در جنبش کارگری از جمله معتقدند که با توجه به این که اکثریت کارگران ایران در واحدهای تولیدی کمتر از ۱۰ نفر کار می کنند، ایجاد سازمان سراسری از این راه ممکن تر است.

در هرکدام از این پیشنهادات بخشهایی از حقیقت نهفته است و نه کل حقیقت سازمان یابی جنبش کارگری. بنابراین، این سؤال به قوت خود باقی است که آیا مشکل سازماندهی جنبش کارگری در چه گونه گی شیوه و شکل سازماندهی نهفته است ، یا

مسئله بر سر محتوا و هدف جنبش کارگری است که به نسبت آن شکل تشکیلاتی هم مشخص می‌گردد؟ به قول لنین در زنجیره ی جنبش کارگری درست شده از حلقه های متعدد، کدام حلقه در به دست آوردن کل زنجیره، اساسی است؟

البته در کنار نقشه های سازماندهی ذکر شده در بالا، نقطه نظرات دیگری نیز در رابطه با ضرورت پیوند کمونیستها با جنبش کارگری، جهت متشکل کردن، رهبری و سمت دهی انقلابی به این جنبش که نهایتاً به رهایی طبقه کارگر می انجامد، مطرح شده اند. این نظرات تاکید براین دارند که کمونیستهای متفرق و پراکنده و یا گِرد آمده در فرقه های مختلف، قادر به متشکل کردن طبقه کارگر نیستند و لذا در درجه ی اول باید آنها خود را متشکل کنند و با برنامه ای واحد و تاکتیکهای مشخص مناسب، به سوی کارگران رفته و آنها را برای تحقق خواسته های شان، آگاه، بسیج و متشکل کنند و تاریخ جنبش کارگری در ایران از ۱۰۰ سال پیش به این سو نیز نشان داده است که پیوند تنگاتنگی بین سازمان واحد کمونیستها و جنبش کارگری موجود بوده و این امر به سازمان یابی طبقه کارگر خدمت بزرگی نموده است. این امر امروز نیز با قوت تمام مطرح می باشد.

با توجه به این دو طیف نظرات که اولی ها، صرف نظر از نیت مطرح کننده گان آنها، عمده تا حول شکل، تاکتیک و منافع آتی طبقه ی کارگر متمرکز شده اند و دومی ها حرکتیهای مشخص جنبش کارگری را بر مبنای محتوا، استراتژی و منافع آتی طبقه ی کارگر می خواهند شکل دهند، در زیر به چه نباید کرد و چه باید کردها در مورد نحوه ی نگرش به جنبش کارگری برخورد می کنیم :

الف - دل بستن به جنبش خودبه خودی طبقه ی کارگر راه حل نیست؟

اشتباه کمونیستها در گذشته در برخورد به مسایل جنبش کارگری، باعث شده است که این فکر در بین کسانی که موضع اصولی کمونیستی ندارند و بعضاً تحت تاثیر افکار طبقات و اقشار غیر پرولتری قرار می گیرند، قوت بگیرد که به جنبش خود به خودی و خودجوش طبقه کارگر دل بسته و جنبش آگاهانه و هدف مند آن را کنار بگذارند و یا خط کشی قاطع با آن انحراف نداشته باشند. اینان با این استدلال که هر حرکت کارگری، ولو در حد رفاهی و مطالباتی، علیه نظام سرمایه داری است و وجود این حرکتها شرط اولیه در جهت پیش برد جنبش کارگری می باشند، لذا جنبه ی سیاسی نیز دارند و با تداوم این حرکتها می توان منافع طبقه کارگر را تامین کرد، فراموش می کنند که نه تنها جنبش خود به خودی طبقه کارگر بلکه حتا فعالیتهای متشکل و سازمان یافته ی کارگران نیز، در صورتی که فاقد دورنمای روشن و انقلابی باشند، به رفرمیسم، سازش طبقاتی و تسلیم به وضع موجود منتهی شده و نتیجه ی مثبتی برای کارگران به بار نمی آورند.

امر آزادی و رهائی کارگران به مثابه طبقه ی اصلی جامعه، امری سیاسی و آگاهانه است با دید روشن نسبت به آینده ای که قصد ایجاد آن را دارد. لذا بدون حضور عنصر سیاسی آگاه کارگری در درون جنبش کارگری، حرکت های کارگران در حد مطالبات روزمره باقی مانده و آسیبی جدی و تعیین کننده به نظام سرمایه داری وارد نمی آورند. در تاریخ چند هزار ساله ی جوامع طبقاتی، مبارزات طبقات تحت استثمار و ستم در درون این جوامع تا زمانی که رهبری آگاه نداشته اند به رهایی طبقه ی اصلی آن جوامع نیانجامیده است. برده گان علیه نظام برده داری شورش کردند، اما چون فاقد رهبری و دید درست نسبت به آینده بودند، ابتکار عمل و رهبری به دست زمین داران افتاد که بیش از ۱۰۰۰ سال حکم رانی کردند. برده ها که در کسوت دهقانان وابسته به زمین درآمده بودند، قیام های متعددی را علیه زمین داران برپا داشتند و حتی اگر بعضا به طور موقت پیروز می شدند، خود مالک زمین شده و نمی دانستند چه گونه باید نظام را بنیادا تغییر دهند. لذا در نهایت ابتکار عمل به دست بورژوازی تازه به دوران رسیده افتاد که از قیام دهقانان و کارگران برای رسیدن به قدرت و استقرار نظام سرمایه داری سود جست. قیام های کارگران نیز تنها زمانی با موفقیت نسبی هم راه شد که آنها صاحب رهبری آگاه خود شدند و به محض این که این رهبری دچار اشتباه با انحراف شد، کارگران نیز موضع حاکم خود را از دست دادند.

در یک کلام اگر جنبش خودبه خودی طبقه ی کارگر قادر به تغییر بنیادی نظام بورژوازی می شد، در ۳۰۰ سال گذشته می بایستی شاهد حداقل یک نمونه پیروزی یکی از این جنبشها، می بودیم!

ب- دل بستن به سازمان یابی مستقل کارگری به خودی خود راه حل نیست؟

هرکدام از راه حل های ۵ گانه فوق در زمینه سازمان یابی مستقل طبقه کارگر در ایران، حتی به فرض موفق و متحقق شدن، ضرورتا به رهایی کارگران نمی انجامد، چنان چه از بدو تشکیل آنها عنصر آگاه کمونیستی در هدایت آن سازمان یابی نقش فعال نداشته باشد. به علاوه استقلال طبقاتی یک تشکل کارگری نه ضرورتا فقط با حضور کارگران در آن، تامین می شود، بلکه مقدمات در خط مشی طبقاتی آن تشکل تبلور می یابد. دخالت دولت ایران (چه در زمان رژیم سلطنتی و چه جمهوری اسلامی) نشان داد که بورژوازی و خرده بورژوازی، مادام که نتوانسته باشند سلطه ی خود را در حاکمیت تثبیت کنند، به کمک کارگران نیازمنداند، تا هم از جنبش کارگری به مثابه عصای دست استفاده کنند و هم بتوانند آن را مهار کرده و مانع رادیکال شدن مبارزات کارگری گردند. بنابراین چه دولت در امور تشکلهای کارگری ایران دخالت بکند و یا نکند،

مهم این است که نمی توان از عوامل نفوذی بورژوازی و خرده بورژوازی در درون جنبش کارگری، که بعضا در قیافه ی کمونیست نیز ظاهر می شوند و جنبش کارگری را به سوی رفرمیسم و سازش طبقاتی می کشانند، مانع شد.

بنابراین، آن چه که بدوا تعیین کننده است، وجود خط پرولتری از بدو تاسیس یک تشکل کارگری است. تحت هر کدام از شکلهای و نامهای ۵ گانه فوق که مبارزه با نظرات غیر پرولتری را پیوسته ادامه داده و حرکت کارگران را روی خط درست تاکتیکی و استراتژیکی و منافع آتی و آتی آن بتواند به پیش هدایت کند.

بنابراین، استقلال تشکل کارگری در رابطه است با خط مشی طبقاتی و روحیه ی مبارزاتی آن تشکل در جهت احقاق حقوق پایمال شده کوتاه مدت و دراز مدت کارگران. شاید بی مورد نباشد اضافه کنیم که دخالت عنصر آگاه در هدایت جنبش کارگری و تشکل کارگران باید با توجه به شرایط سرکوب و خفقان به طور حساب شده ای تنظیم گردد. اما این مسئله، ضمن مهم و حساس بودن، ربطی مستقیم به بحث ما ندارد.

پ- چرا به نقش عنصر آگاه در سازماندهی جنبش کارگری کم بها داده می شود؟

شکست احزاب کمونیست و مداخلات بعضا نادرست آنها در جنبش کارگری که خود نیز ناشی از غلبه خط غیر پرولتری در رهبری این احزاب در دوره هایی بوده است، به این توهم در صفوف جنبش چپ مدعی کمونیسم دامن زده که گویا احزاب کمونیست عنصری جدا از طبقه کارگرند و در بهترین حالت فقط می توانند در حد خیرخواهان جنبش کارگری، مشاور کارگران گردند و به این اعتبار کارگران باید کار خود را مستقلا جلو ببرند!

این طرز تفکر، کاملا غیر متعهدانه و یا نیمه متعهدانه و لذا ایده آلیستی است که آگاهانه یا نا آگاهانه، نقش مهم و بعضا تعیین کننده عنصر پیشرو کارگری را در هدایت جنبش کارگری نفی می کند. به دیگر سخن این اندیشه، پیشروان جنبش کارگری را از بدنه این جنبش جدا کرده و چنان وانمود می کند که گویا عضوی عاریتی در درون جنبش کارگری می باشند. در این مورد به چند نظر برخورد می کنیم و نمونه ی این گونه نظرات در جنبش چپ ایران فراوانند:

"متشکل شدن و مبارزه متحد و متشکل کردن مستقیما امر خود کارگران است. بنابراین کارگران برای رسیدن به اهداف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود تشکلهای مستقل ضد سرمایه داری خود را به وجود می آورند. در این میان سازمانها و احزاب سیاسی که

منافعی جدا از منافع طبقه کارگر ندارند، اولویت خود را برای سازمان یابی و تقویت جنبش کارگری می‌گذارند. در این راستا همه سازمانها و احزاب کمونیست و چپ نه تنها در ایران، بلکه در جهان، نگرش یکسانی برای سازمان یابی طبقه کارگر ندارند... (بهرام رحمانی - برپایی تشکل مستقل ضد سرمایه داری، عاجل ترین امر کارگران ایران - به مناسبت اول ماه مه ۲۰۰۴)

این جمع بندی تنها عکس برگردانی است مغشوش از وضع موجود که نه مطلوب جنبش کارگری، بلکه گیج کننده و رفتن به جنگ بدون آمادگی لازم را تداعی می‌کند. سوال این است که آیا "تشکلهای مستقل ضد سرمایه داری" کارگران که باید با "اهداف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی" درست شوند، بدون شرکت فعال و مستقیم عنصر آگاه کمونیستی، نه به مثابه یاری رسان بلکه به عنوان متعهدی که باتمام وجود باید درگیر مسایل و مبارزات کارگران شده، که مسایل و مبارزات خودش نیز می‌باشند، و به این اعتبار خودش نیز نه تنها جدا از طبقه کارگر نبوده بلکه اندام و جزئی از طبقه و در عین حال بهترین و پیشرو ترین عضو اردوی کارگری هست، ممکن است؟ آیا کمونیستها اخیرا تعریف دیگری یافته اند و عنصر پیشرو کارگران نبوده و جدا از آن هستند و تنها مصلحین یاری رسان طبقه کارگرند؟ آیا از واقعیت موجود جنبش کارگری، می‌توان هزارها تفسیر داشت و به نسبت آنها راه حلهای مختلف ارائه داد که همگی هم درست باشند یا این که راه حل عینی و علمی یکی است و تعدد نظرات چپها، از جمع بندی یک جانبه از واقعیت عینی واحد، نشئت می‌گیرند که تفرقه و تشتت آنها، از جمله مسبب این وضعیت می‌باشد؟ در این صورت این همه احزاب چپ و کمونیست از کدام طبقه دفاع می‌کنند: پرولتاریا یا خرده بورژوازی و بورژوازی؟! آیا ایجاد احزاب واحد کمونیست در قرن گذشته و تحت خط درست پرولتری، که نقش عظیمی در هدایت مبارزات کارگران و زحمت کشان و ملل تحت ستم داشتند، نادرست بوده و حالا باید گله‌ای از احزاب چپ و کمونیست درست کرد تا به طبقه کارگر یاری رسانند؟ صرف نظر از نیت خیر رفیق رحمانی، این عدم صراحت، به سکتاریسم خدمت می‌کند که از بنیاد با موضع پرولتری "کارگران جهان متحد شوید!" و وجه تمایز کمونیستها با سایر احزاب "کارگری" این است که کمونیستها ضمن دفاع از منافع روزمره جنبش کارگری، آنها "مدافع منافع عام جنبش کارگری" هستند و به این اعتبار هم باید وحدت پرولتاریا را فریاد بزنند و هم وحدت پیشروان پرولتاریا را، مغایرت دارد؟ عنصر پیشرو کارگری و احزاب راستین کمونیست جزئی از طبقه کارگرانند که پیوند فشرده با طبقه کارگر داشته، در غم و شادی، در مبارزات روزمره و شکست و پیروزی آنها حضور پیوسته داشته و حتی یک لحظه نباید از طبقه کارگر و مبارزاتش جدا بیافتند. به این اعتبار آن چه که امروز در ایران به نام جنبش کمونیستی و یا چپ از آن یاد می‌کنیم، به دلیل نداشتن پیوند فشرده با جنبش طبقه کارگر، تحت تاثیر افکار بورژوازی و خرده-

بورژوازی قرار داشته و از جمله پلورالیسم تشکیلاتی کمونیستها را یک امر واقعی و نه کاذب می‌داند و به آن گردن می‌نهد! با چنین دیدی محال است این جنبش چپ بتواند به جنبش کارگری کمک لازم را سازمان دهد.

آنچه که باید روی آن بی‌هیچ تردید و تعلل تأکید شود، این است که کمونیستها باید بدون لحظه‌ای درنگ از طریق متحد ساختن خود در تشکل واحد کمونیستی، با توان بیشتر و کیفیت بهتر پیوند گسسته شده‌ی کمونیستها را از جنبش کارگری هرچه زودتر و هرچه وسیع‌تر برقرار و متحقق سازند و جنبش کارگری را به سوی پیروزی بر بورژوازی از یک سنگر به سنگر پیش رفته‌ی دیگر هدایت کنند. آیا به راستی درک این مطلب که بدن انسان تنها با هدایت سر قادر به ایجاد و خلق بزرگ‌ترین حماسه‌ها می‌شود و سرها یا سری که درست کارنکرده و یا رابطه‌ی منظم و دقیقی با بدن نداشته باشند، بی‌مقدار می‌شوند، آن قدر مشکل است که پیشروان کارگری قادر به درک آن نیستند، یا عامل طبقاتی که ربطی به پرولتاریا ندارد، این رابطه را قطع نگه می‌دارد؟

تقی روزه طی مقاله‌ای به نام "جنبش مزد و حقوق بگیران و دو چالش مهم در برابر آن(۱۱)مه، سایت پیک ایران)، به وضعیت جنبش چپ پرداخته و می‌نویسد: "غلبه بر پراکندگی که بیان گسسته‌های درونی این طبقه است" و "روحیه فرقه‌گرایی و سکتاریستی" وجه مشخصه اکثر این نیروها (منظور نیروهای چپ است) را می‌باشد، راه خروج از بحران را با برداشتن یک گام به پیش چنین ذکر می‌کند: "مدعیان مدافعان مزد و حقوق بگیر ضمن حفظ اختلافات برنامه‌ای و غیر برنامه‌ای خود، حول شماری از اشتراکات هم اکنون موجود فی مابین به اقدامها و هم‌کاریهای مشترک دست بزنند و در همان حال با گشودن باب دیالوگ حول اختلافات خود، تلاش ورزند که حتی الامکان به میزان تفاهم خود بیفزایند و به تعمیق آگاهی مردم یاری رسانند".

در این جا نیز علیرغم رد سکتاریسم و فرقه‌گرایی، اما با یک احتیاط کاری "آهسته بیا، آهسته برو که گربه شاخ‌ات نزند!" و ناپیگیری جدی که نهایتاً این پیشنهادات ضد سکتاریستی را بی‌اثر می‌سازد، مواجهیم. اگر قرار است اختلافات نظری را تدریجاً از بین ببریم تا "به میزان تفاهم نیروهای چپ بیافزاییم" این سیاست و سبک کار ما باید هدف دورتری داشته باشد که از حد "یاری‌رسانی" به "تعمیق آگاهی مردم"، گذر می‌کند. این هدف، با نزدیکی نظرات به هم، تبدیل به نیروی مادی نمی‌شود. باید که هدفی تشکیلاتی را نیز به دنبال داشته باشد تا به کمک آن بتوانیم ایده‌های مشترکمان را به درون جنبش کارگری ببریم، در سازماندهی این جنبش شرکت کنیم و آن را به سوی پیروزی رهنمون شویم. بنابراین، روزه که درد جنبش چپ را تشخیص داده دواي درستی را تجویز نمی‌کند و عملاً پیشنهادش از حد "کارد و چنگال ۷ دست، شام

و نهار هیچی " تجاوز نمی‌کند! بیش از یک دهه است که این پیشنهاد در جنبش چپ به طور عاجلی مطرح شده و به هیچ نتیجه‌ی ملموسی هم نرسیده است؟! اگر او پشت سر پیشنهادش می‌گفت که باید با پلورالیسم تشکیلاتی خط و مرز قاطعی کشیده، آن را نفی کرده و برای وحدت نیروهای چپ در یک سازمان سراسری براساس "نکات اساسی برنامه و تاکتیک" تلاش کنیم - که این مغایر خط سازمانی است که وی در آن عضو است- آن وقت در واقع جان کلام را در نفی سکتاریسم بیان می‌داشت. با نقد ناپیگیری سکتاریسم نمی‌توان به نفی آن پرداخت. سوی این، وجود گسست در درون طبقه کارگر همیشه وجود دارد، ولی این گسست دلیلی نیست که پیشروان طبقه کارگر هم از هم گسست داشته باشند. بنابراین باید صریحا گفت که تا زمانی که نیروهای چپ دید روشن نسبت به این مسئله نداشته باشند، عملا روی خط انقلابی پرولتاریا حرکت نمی‌کنند.

لیلا دانش "در مورد تشکل یابی کارگران" (جهان امروز- شماره ۱۲۸، نیمه اول اردیبهشت ۱۳۸۳) مشکل را در حد انتخاب شعار "لغو قراردادهای موقت" و مخالفت با فاکتور ذهنی "غلبه نظری یک گرایش" بر جنبش کارگری می‌داند.

در میان مجموعه خواسته‌های مطالباتی طبقه کارگر "لغو قراردادهای موقت" به مثابه یک خواسته میان خواسته‌های دیگر نظیر مبارزه با اخراج کارگران و بی‌سازی آنها، مبارزه برای پرداخت حقوقهای معوقه، بیمه‌ی تمامی کارگران در مقابل بیماری و سوانح، عدم مداخله‌ی دولت در امور سازمان یابی طبقه کارگر و... است که طبعا هر کارگر آگاه در متشکل کردن کارگران به این خواسته‌های فوری باید توجه کند تا کارگران دریابند چه کسی از آنها حمایت می‌کند و چرا باید برای تحقق خواسته هایشان، متشکل شوند. اما طرح مخالفت با "غلبه یک گرایش نظری" معنایی جز قبول وضع موجود و مخالفت با ضرورت وحدت نظر در رابطه با خواسته‌های جنبش کارگری نیست. امری که نه به اعتلای این مبارزه، بلکه در جهت متشتت نگهداشته شدن آن خدمت می‌کند. چنین دیدی هیچ معضلی از جنبش کارگری را در زمینه‌ی تشکل یابی، حل نمی‌کند و خارج از نیت مطرح کننده به تداوم فرقه‌گرایی خدمت می‌نماید که متعلق به پرولتاریای پیشرو نیست.

صلاح مازوجی نیز بریابی تشکلهای طبقاتی و مستقل از دولت را با "کمک رساندن به این روند و حضور فعال در جنبشهای موجود اجتماعی و گستراندن افق سوسیالیستی بر جامعه" ذکر می‌کند، بدون این که مشخص نماید این "کمک رسانی"، به جز از طریق ایجاد تشکل واحد کمونیستی، چه گونه امکان پذیر است و چرا طی گذشت بیش از ۲۰ سال از تاسیس حزب کمونیست ایران و با پایه توده‌ای و سابقه‌ای که کومه له در جنبش ملی-انقلابی خلق کرد داشت، حیطة‌ی نفوذ این حزب چندان از کردستان فراتر نرفته است؟ به غیر از حزب کمونیست دهها حزب و سازمان و گروه و تعداد زیادی عناصر

منفرد، سنگ طبقه کارگر را به سینه می زنند، علت این عدم موفقیت در "گستراندن افق سوسیالیستی برجامعه" چیست و این "کمک رسانی" از نظر سازماندهی کارگران چه معنایی دارد؟ (رجوع کنید به جهان امروز، شماره ۱۲۷، نیمه دوم فروردین ۱۳۸۳)

در مقابل این نظرات نسبتاً مغشوش و بعضاً ناپیگیر، محمود قهرمانی، با حرکت از موضع استراتژیک جنبش کارگری، تشکیل یابی کارگران را مقدماتاً در تشکیل یابی رهبری آن می داند و در پیوند رهبری کارگری با جنبش کارگری و پیش برد مبارزات با تکیه به اراده جمعی کارگران. و به این اعتبار، درجهت جل تضاد سازمان یابی کارگران گام برمی دارد. (جهان امروز شماره ۱۲۸)

باتوجه به آن چه که در بالا آمد، با در نظر گرفتن تجربه و سابقه ی جنبش کارگری در ایران در عرصه ی سازمان یابی و تجارب هم پیوسته گی جنبش کارگری با جنبش کمونیستی، از آن جا که جنبش جهانی کارگری، بنابر صدها تجربه ی قرن گذشته، بدون آگاهی دقیق از اهدافش که رهایی کار از سلطه سرمایه است، مبارزاتش در حد فرمیسیم و سازش طبقاتی باقی می ماند، لذا درآوردن جنبش کارگری از این مخمصه و دادن افق روشن رهایی توسط پیش روان کمونیست به مثابه بخش پیشاهنگ طبقه کارگر، امری اجتناب ناپذیر است.

اگر وجود تشکل سراسری و مستقل از دولت را خواستاریم و این تشکل را امری ضروری در پیش رفت مبارزات کارگران ارزیابی می کنیم، آن گاه چه گونه می توانیم از متشکل شدن سراسری پیشروان طبقه کارگر طفره رویم، دهها برنامه و اساسنامه درست کنیم و سازمانهای ضعیفی که در خرده کاری غرق شده اند و حتا اگر خواست پیوند با طبقه کارگر را هم داشته باشند، در شرایط سرکوب و خفقان پلیسی و ضعف امکانات تشکیلاتی امکان پیوند شان با کارگران و جنبش کارگری به حداقل می رسد، ادعای کمک به سازمان یابی طبقه کارگر را داشته باشیم.

آیا برنامه های ما که شانسی ضعیفی در پیاده شدن در عمل را دارند، چون که "بعد از مشخص شدن سیاست، کادرها تعیین کننده می گردند" (استالین) که باید این سیاست را در عمل پیاده کنند و در شرایط عدم امکان پیاده شدن سیاستها، برنامه ها تنها مثنوی هفتاد من کاغذ می شوند که زینت بخش سایتهای اینترنتی تشکلهای شده و یا در کتابخانه ها خاک می خورند، آن وقت باید از خود سوال کنیم که این برنامه ها چرا آن قدر مهم هستند که به خاطر آنها حاضریم جنبش چپ مدعی کارگری و کمونیست بودن را "موهبت" بخوانیم و در انتظار به وجود آمدن شرایطی مناسب تر، سالها در خرده کاری باقی بمانیم! و از تبدیل شدن به نیروئی با کیفیت اجتناب ورزیم؟!

پس اگر خواستار تشکل واحد سراسری کارگران هستیم، باید خواستار تشکل واحد سراسری کمونیستها نیز باشیم و قاطعانه با فرقه پرستی و سکتاریسم تشکیلاتی خط کشی

و مرزبندی کنیم، تا شرایط را برای مبارزات متحد و سراسری کارگران علیه نظام سرمایه داری فراهم سازیم.

تا زمانی که جنبش چپ ایران خود را از زیر افکار فرقه گرایانه ی خرده بورژوازی در نیاورد و عمیقاً این افکار را مورد نقد بی‌امان و طرد قرار ندهد، هزار بار هم سوگند مارکسیست و کمونیست بودن را سردهد، قادر به جذب پیشروان کارگری و از طریق آنها کل طبقه به سوی خط مشی خود نخواهند شد. کمونیستها برای تغییر جهان عمده تا توجه دارند، به عنصر پراتیک مبارزاتی ارزشی معیاری قایلند و لذا بدون لحظه ای درنگ باید با افکار فرقه گرایانه و خود مرکزینی تسویه ی حساب بکنند و معیارهای کمونیستی را راهنمای خود قرار دهند. کمونیسم بدون تشکیلات کمونیستی واحد و رزمنده، برای بورژوازی چندان خطرناک نیست، زیرا قادر به به حرکت درآوردن و هدایت جنبش کارگری نمی باشد.

ابراهیم - ۲۰ مه ۲۰۰۴

* * *

نئولیبرالیسم می خواهد دنیا را به کجا بکشاند؟

پی آمد و تاثیر سیاستها و عمل کرد نئولیبرالیسم در جهان کدامند؟ برای ارائه پاسخ مناسب به این سؤال، باید سؤال اساسی تر دیگری مطرح ساخت و آن این که چه نکته ی افتراق اصلی بین اَبَر قدرت آمریکا، سرکرده ی نئولیبرالیسم یعنی نومحافظه کاران آمریکا و اَبَر قدرت افکار عمومی جهان یعنی وجدان بین المللی، وجود دارد؟ جواب به این سؤال در تعریف جدیدی است که این دو ابرقدرت، از دموکراسی درجهان معاصر، ارائه می دهند. بررسی دقیق این نکته تفاوتهای ماهوی میان تلقی ها و برداشتهای مختلف از مقوله دموکراسی و ورطه ی عظیمی که بین این برداشتها در سطح ملی-کشوری و در سطح جهانی، بین این دو ابرقدرت وجود دارد را به روشنی نشان می دهد.

"گسترش دموکراسی" شعار بسیجی نئولیبرالهای حاکم در آمریکا (نومحافظه کاران) است که به طورجامع در دکترین بوش فورموله شده است. این دکترین ادعا دارد که تنها راه علاج برون رفت از فلاکت و آشوب درجهان، گسترش جهانی نئولیبرالیسم و کنترل "بلامنازع" مناطق پیرامونی (جهان سوم) و کل جهان توسط سرمایه مالی از طریق محملهایی چون "صندوق بین المللی پول"، "بانک جهانی" و "سازمان تجارت جهانی" است. در واقع "دکترین بوش" (که عمل کرد آن روزانه توسط رسانه های گروهی عمده تا کنترل شده در همه جا و از جمله در عراق و افغانستان در انظار عمومی مردم جهان قرار می گیرد) توجیه عربان سیطره نظامی جهانی آمریکا و جنگهای "پیش گیرانه" به عنوان

بخشی از تلاش طبقات حاکمه آمریکا جهت ایجاد جهانی پُر از امنیت برای سرمایه های فراملی است.

اما از منظر نیروهای درون "ابرقدرت افکارعمومی" (که اکثر قربانیان نظام جهانی سرمایه هستند) شعار و سیاست "گسترش دموکراسی"، بهانه و ملعبه‌ای در جهت استقرار دیکتاتوری جهانی سرمایه به سرکرده‌گی آمریکا در جهان می باشد. جنبشها و نیروهای ضدجهانی شدن سرمایه و ضد جنگ و جنبشهای رهائی بخش (که نه تنها در کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری، بلکه در سراسر جهان از مکزیک، کلمبیا، هائیتی و ونزوئلا... گرفته تا عراق، فلسطین، نپال و فیلیپین و غیره در حال شکل گیری و یا رشد هستند) درحالی که به مبارزات خود علیه نظام جهانی و نهادهای آن، شدت می بخشند، به تلاش خود در جهت ایجاد و خلق یک آترناتیو براساس دموکراسی توده ای-مشارکتی نیز دامن می زنند.

باید خاطر نشان ساخت که نئولیبرالیسم حتا از نظر بخش بزرگی از صاحب نظران طرف دار سیستم اقتصاد سرمایه داری، برخلاف ادعای اعلام شده ی خودش، با شکست رو به رو گشته است. نئولیبرالیسم نتوانسته است که ثبات و رشد اقتصادی به وجود آورده و با تعدیل درصد فقر درجهان، مردم جهان را به سوی خود بکشد. در واقع، در دوره ی قدرقدرتی نئولیبرالیسم (از اواسط دهه ی ۱۹۷۰ تا کنون)، رشد اقتصادی کاهش یافته، فقر افزایش پیدا کرده و بحرانهای مالی و اقتصادی مزمن دامن گیر جهان سرمایه گشته و این امر در حال شدت گرفتن بیشتر است. البته نئولیبرالیسم در حیطه ی پروژه طبقاتی حرکت سرمایه، با تحمیل فقر و بی کاری و غارت و چپاول جهانیان، با پیروزی رو به رو گشته است. در این حیطه، که هیچ وقت به عنوان هدف اصلی حرکت سرمایه، اعلام نگشته، نئولیبرالیسم کنترل و سیطره ی کمپانیهای فراملی و نهادهای مالی و موقعیت "نخبه گان جهانی" را گسترش داده و رونق بخشیده و بیش از پیش دولتهای سرمایه داری را مجبور به اطاعت از سیاست این سرمایه ها نموده است.

پذیرش این امر که نئولیبرالیسم در رابطه با ادعاهای اعلام شده اش با شکست رو به رو شده است، طرف داران آن را مجبور ساخته که به یک عقب نشینی تاکتیکی دست زده و به اسلحه ی "رفورم" متوسل شوند. این امر در درجه ی اول ناشی از مقاومت مردم جهان در برابر پیشروی نئولیبرالیسم است که به تشدید تضاد بین دوقطب سرمایه (اروپا و آمریکا) نیز منجر شده است.

نتیجتا ما امروز شاهد این امر هستیم که نومحافظه کاران حاکم در آمریکا، برای توجیه کارشان، مسئولیت شکستها را به گردن دولتهای دست نشانده و وابسته در کشورهای حاشیه ای جهان سوم انداخته و مذبحخانه تلاش می کنند تا نوک تیز حمله متوجه

نهادهای بین‌المللی و کمپانیهای بزرگ فراملی مالی و اقتصادی نشود. از نظر آنها این کشورهای فقیر جهان سوم که باید طبق قوانین حاکم بر بازاری جهانی نئو- لیبرالیسم در ساختارهای اجتماعی-اقتصادی خود تعدیل به وجود آورند و بیشتر از پیش خود را به اجرای قوانین نئولیبرالیسم ملزم سازند! در نتیجه از این نظر که نئولیبرالیسم چه می‌خواهد بکند، باید گفت که مسئله‌ی آن حاکمیت بلامنازع بر جهان است.

واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، به رژیم بوش فرصت خوبی داد تا پروژه‌ی جاه طلبانه‌ی سیطره بر جهان را پیاده کند که توسط بعضیها به نام "بناپارتیسم جهانی" معروف گشت. دکترین بوش که دو پایه‌ی اصلی آن را "جنگهای پیش‌گیرانه" و "تغییر رژیم" تشکیل می‌دهند، جاه‌طلبی امپراتورانه‌ی او را در خود نهفته دارد که در مقایسه با دولتهای سابق آمریکا، بی‌رحم‌ترین و درنده‌خو‌ترین آنها محسوب می‌شود. اگر سرمداران رژیمهای سابق مورد تنفر و انزجار خلقهای جهان سوم در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین بودند، هیئت حاکمه‌ی بوش مورد تنفر شدید مردم اروپا و آمریکای شمالی نیز قرار گرفته است. دولتهای لیبرال‌کارتر و کلینتون و دولتهای محافظه‌کار ریگان و بوش پدر، علیرغم قسائوتی که از خود نسبت به مردم جهان به ویژه مردم فلسطین، نیکاراگوئه، سومالی، یوگوسلاوی سابق و... نشان می‌دادند، پی‌آمدهای سیاستهای بربرمنشانه و خانمان سوز خود که منجر به ارتقاء سطح تنفر در میان مردم جهان نسبت به آمریکا می‌گشت، را کتمان نمی‌کردند. ولی سردمداران دکترین بوش، ظهور و عروج یک "مسئولیت اخلاقی" را (که به امپراتوری آمریکا این "حق" تاریخی را می‌دهد که جهان را تغییر دهد، جشن می‌گیرند. این دکترین برآن است که آمریکا باید از موقعیتی که خداوند به او عطا کرده کمال استفاده را نموده و جنگی مقدس و صلیبی را علیه "پلیدی" در جهان به راه انداخته و "حقیقت" و "عدالت" و "راه آمریکائی" را در جهان گسترش دهد و مهم نیست که بقیه‌ی جهانیان چه فکر می‌کنند!؟

نئولیبرالیسم که زمانی در گذشته ادعا می‌کرد که هدفش برآوردن "احتیاجات بشر" در سراسر جهان است، امروز هدفش به رهائی بشر از "خطر تروریسم" تغییر یافته است. به بهانه‌ی وجود این خطر، آنها زمینه‌ی تجاوز به هرکشوری که مورد نظرشان باشد را می‌توانند ساده‌تر فراهم سازند. هدف محافظه‌کاران به علاوه از این تغییر، این است که با توسل به جعل و دروغ و با استفاده از مترسک "تروریسم بین‌المللی" مردم جهان و به ویژه مردم آمریکا را فریب داده و توجه آنها را از رسوائیهایی که فساد روزافزون و اختلاسها و احتکارهای کمپانیهای غول پیکر فراملی (با استفاده از مقررات و قوانین نئولیبرالیسم) به بار آورده‌اند، دور ساخته و نظر آنها را به سوی لولوخرخره‌هایی چون "تروریسم بین‌المللی" معطوف سازند.

رژیم بوش با اتخاذ سیاستهای جنگی و نظامی کردن سیاست خارجی آمریکا از یک سو و

با بلندکردن علم پاره پاره مبارزه علیه "تروریسم بین المللی" از سوی دیگر، می خواهد که به روی جنایات خود در کشورهای افغانستان و عراق و فلسطین سرپوش گذاشته و درضمن ازدیاد روزافزون خفقان سیاسی و سانسور را در خود آمریکا مورد توجه قرار دهد. ولی مبارزات و افشاگریهای نیروهای ضدجهانی شدن سرمایه و دیگر نیروهای آزادی خواه درون ابرقدرت افکار عمومی جهانی، به تدریج و به طور مرتب ورشکسته گی سیاستهای نئولیبرالی محافظه کاران نوین را در سراسر جهان برملا کرده و ابرقدرت آمریکا را در اکناف جهان رسواتر می سازند.

یکی از سیاستهای ورشکسته پروژه نئولیبرالیسم محافظه کاران نو، که اخیرا با افشای جنایات نیروهای نظامی- خصوصی در زندانهای عراق بیش تر از پیش عیان گردیده است، سیاست "خصوصی سازی" نیروهای نظامی و امنیتی آمریکا ست. با این که کمپانیهای خصوصی انحصاری (فراملی ها) همیشه در تاریخ معاصر سرمایه داری، نقشهای عمده و حیاتی در ایجاد و گسترش جنگهای خانمان سوز منطقه ای داشته اند؛ ولی نقش بخش خصوصی در اجرا و پیش برد جنگها به طور سنتی خیلی محدود بوده است و تا آن جا که اطلاع در دست است، به ویژه در عرضه ی نیروهای جنگی و مشخصا سربازان ارتش، وجود نداشته است.

در جنگ جهانی دوم، تمام سربازان آمریکائی که از طرف دولت فرانکلین روزولت روانه ی جنگ شدند، همه گی جزو پرسونلهای وزارت امور دفاع آمریکا و به اصطلاح "سرباز وظیفه" بودند.

در جنگ کُره (۱۹۵۰-۱۹۵۳) و جنگ ویتنام (۱۹۶۲-۱۹۷۲) میلیونها سرباز آمریکایی که روانه ی میدان این جنگهای امپریالیستی می شدند، سرباز وظیفه بوده و مزدبگیر کمپانیهای خصوصی نبودند. ولی با ظهور پروژه ی نئولیبرالیسم در سالهای ۱۹۸۰-۱۹۹۰ و به ویژه پس از فروپاشی شوروی و پایان "جنگ سرد"، ما شاهد گسترش سریع کمپانیهای نظامی خصوصی می گردیم که به شکرانه ی سیاستهای خصوصی سازی نظامی و امور امنیتی، امروز نه تنها توزیع در صد بزرگی از مهمات جنگی را به طور مستقیم در مناطق جنگی جهان در انحصار خود درآورده اند، بلکه در صد بزرگی از سربازان نیز در واقع مزدبگیران این کمپانیهای خصوصی هستند. به عبارت دیگر، نیروهای نظامی آمریکا سرعاً درجهت خصوصی سازی به حرکت در آمده اند و این روند "کورپوراتیواسیون نظامی" نامیده می شود.

در جنگ خلیج (۱۹۹۰-۱۹۹۱) به ازاء هر ۱۰۰ سرباز وظیفه، یک سرباز خصوصی (یا سرباز پیمانی) در جنگ شرکت داشت. در حمله ی نیروهای نظامی آمریکا به افغانستان در آغاز زمستان ۲۰۰۱، شماره ی سربازان خصوصی به صورتی چشم گیر افزایش یافت. امروز در عراق اشغال شده، در مقابل هر ۱۰ سرباز وظیفه آمریکا، یک سرباز مزدور مشغول جنگ است: یا ۱۵ هزار سرباز مزدور در کل !

درحال حاضر دولت آمریکا نزدیک به ۴۰۰ میلیارد دلار هر سال صرف جنگ در عراق

می‌کند کمپانیهای کمپانیهای نظامی آمریکایی که در عراق و به حساب دولت آمریکا عمل می‌کنند، مجموعاً در سال جاری نزدیک به ۱۲۰ میلیارد دلار صرف کرده و این رقم به شدت در حال افزایش است که نشان می‌دهد روند خصوصی سازی امور نظامی سرعت می‌گیرد.

قتل ۴ سرباز مزدور کمپانی "بلک واتر" در شهر فلوجه در ۳۱ مارس و قطعه قطعه کردن اجساد آنان توسط توده‌های خشمگین آن شهر، توجه بین‌المللی را به روند رشد کمپانیهای خصوصی نظامی در جنگ عراق معطوف ساخت. عملیات و وظایف کمپانی "بلک واتر" که در کنترات آن شرکت با وزارت امور دفاعی آمریکا تعیین گشته است، شامل استخدام کادرهای امنیتی هستند که وظیفه‌ی آنان حراست از جان پال برمر، سرکنسول و مسئول امور جنگ آمریکا در عراق است. در ضمن این کمپانی، طبق عهدنامه‌ای، اعضای سابق ارتش شیلی زمان پینوشه را برای حفاظت از پالایشگاههای نفتی عراق استخدام کرده است. عمده ترین شرکت نظامی خصوصی که امروزه در عراق مشغول کار است، کمپانی معروف "کلاک، براون و روت" است که شعبه کمپانی عظیم هالی برتن می‌باشد. در سال ۱۹۹۱، در بحبوحه‌ی جنگ خلیج، دیک چنی (معاون فعلی رئیس جمهور آمریکا) که آن زمان وزیر امور دفاع بود، ۹ میلیون دلار به کمپانی فوق‌الذکر داد که درباره‌ی چه گونه‌گی کمک کمپانیهای خصوصی در صحنه‌ی جنگ، تحقیق کند. بعد از پایان جنگ خلیج، چنی به عنوان مدیرعامل کمپانی هالی برتن استخدام شد و در عرض سالهای ۱۹۹۱-۲۰۰۰ آن کمپانی به معروف‌ترین و مهم‌ترین کمپانی نظامی خصوصی تبدیل گشت. بعد از این که گروه محافظه کاران نو، تحت رهبری چنی دستگاه حاکمه را قبضه کردند، طبق برنامه‌ای که ماهها قبل از وقوع حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، تدارک دیده بودند پس از حمله نظامی به کشور عراق و اشغال آن، کمپانی هالی برتن و شعبه‌ی آن "کلاک، براون و روت" اکثر معاملات و قراردادهای را در عراق اخذ کردند.

یکی دیگر از کمپانیهای نظامی خصوصی آمریکایی در عراق، شرکت "آرمورگروپ" است که ۸۰۰ سرباز مزدور در عراق دارد. این کمپانی در حال حاضر در ۵۰ کشور جهان، سربازان مزدور خود را در پایگاههای نظامی آمریکا بعد از یک دوره‌ی آموزشی، تقریباً به‌حالا آماده باش نگه می‌دارد تا در وقت ضرورت از آنان برای سرکوب جنبشهای توده‌ای علیه حضور آمریکا در آن کشورها، استفاده کرده و در صورت لزوم به کودتا، آدم ربایی و ترور متوسل شوند. کمپانی "وننل"، شعبه شرکت فراملی "نورتروپ گرومان"، دومین کمپانی خصوصی در آمریکا است که گاردملی عربستان سعودی را سالها تعلیم داده است، امروزه در عراق بعد از عقد قرارداد با وزارت دفاع آمریکا، قرار است ارتش جدید عراق را تعلیم دهد.

یکی از علل ازدیاد روز افزون کمپانیهای نظامی خصوصی در سراسر جهان، تغییر بزرگی است که در سطح جهان بعد از فروپاشی شوروی و پایان "جنگ سرد" اتفاق

افتاده است. در ۱۴ سال گذشته، به خاطر ایجاد خلاء و نبود "موازنه ی قدرت" و ظهور آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت نظامی درجهان، پدیده ی "جنگ داخلی" گسترش یافته و تعداد آن در جهان به ۴ برابر تعداد این جنگها در دوران "جنگ سرد" (۱۹۴۸-۱۹۹۱) رسیده است. امروز در نزدیک به ۹۹٪ جنگهای داخلی از کوسوو در بالکان گرفته تا سودان در آفریقا و کلمبیا در آمریکای لاتین و نپال در آسیای جنوبی، کمپانیهای نظامی خصوصی نقش بزرگ و بعضا تعیین کننده ای بازی می کنند.

رشد و گسترش بی کاری در جهان و به ویژه در کشورهای جهان سوم، بزرگترین فرصت را به کمپانیهای نظامی-خصوصی می دهد که جوانان بی کار را از کشورهای مختلف استخدام کرده و به عنوان سربازان مزدور، روانه ی جنگهای داخلی سازند. این روش که نسبت به گذشته به سرعت رشد می کند، توسط بعضی از روزنامه نگاران به نام "انقلاب خصوصی سازی" نام گذاری شده است. بی جهت نیست که وزیر امور دفاعی آمریکا- دانلد رامسفلد- چندی پیش اعلام کرد که پنتاگون در پیروی از این فرصت گرانبها "کوشش خواهد کرد که بیش از پیش پرسنل نظامی خود را خصوصی تر ساخته و از منابع خارجی استفاده کرده و به سیاست تغذیه از "منابع خارجی" شدت بخشد" (نشریه گاردین، ۱۰ دسامبر ۲۰۰۳). این کمپانیهای نظامی خصوصی چون بیشتر از ارتشهای دولتی به سربازان حقوق می پردازند، در نتیجه بهترین و ماهرترین سربازان و افسران را دراکناف جهان از ارتشهای دولتی به سوی خود جلب کرده و به استخدام کمپانی خود درمی آورند. با گسترش جنگهای داخلی در سراسر جهان، تقاضا برای این نوع سربازان مزدور افزایش پیدا می کند و متقابلا کمپانیهای فراملی مثل هالی برتن به ازدیاد انباشت سرمایه های خود از این طریق ادامه داده و با عرضه ی سرباز مزدور، به ایجاد و گسترش جنگ در جهان شدت می بخشند. این کمپانیها می خواهند عملا جهان ما را در جهت "ویرانی خلاق" بکشانند.

هدف کمپانیهای عظیم فراملی این است که هرچه بیشتر قدرت خود را در تمام عرصه ها و از جمله عرصه ی نظامی گسترش دهند تا دولتها را بیش از هر زمان دیگر تابع خود ساخته و منافع مردم جهان را پایمال کنند. به همین جهت "خصوصی سازی جنگ" یکی از اصول بنیادین نئولیبرالیسم است که به روند رشد یابنده ی خود ادامه می دهد. بدون تردید این امر به گسترش بربریت درجهان خدمت موثری خواهد کرد. البته نباید فراموش کرد که اگر در گذشته، سرمایه داری بحرانهای متنوعی به وجود می آورد تا مشکلاتش را حل کند و لذا نظامی "بحران زا" و "بحران ساز" محسوب می شد. امروز نظام جهانی سرمایه داری و حرکت سرمایه خود به "بحران" در زنده گی تاریخی بشر تبدیل شده است.

امروز بالا رفتن سطح آگاهی انسانها و افشا شدن ماهیت ارتجاعی ارتشهای سرمایه داری و بی زاری مردم جهان از آنها، نظام سرمایه های فراملی را وادار ساخته تا به ایجاد ارتشهای

حرفه‌ای خصوصی از بدنام‌ترین انسانهای شرور، بپردازد. اما تاریخ نشان داده که ارتشهای مزدور خصوصی نیز راه به‌جای دوری نخواهند برد، همان‌طور که لژیونهای فرانسوی که مزدوران حرفه‌ای ضدبشری بودند درمقابل اراده‌ی استوار مردم الجزیره برای استقلال، تاب مقاومت نیاورده و مضمحل شدند. ابرقدرت توده‌های جهان رؤیای نئولیبرالیسم را در دست اندازی به جهان به خواب وحشتی تبدیل خواهد کرد و مانع از آن خواهد شد که اینان دنیای ساخته شده توسط میلیاردها میلیارد انسان را به نابودی بکشانند.

۲۰ اردیبهشت ۱۳۸۳ - ناظمی

* * *

از نامه‌های رسیده :

سرخستان از تاریخ نمی‌آموزند !

(رد لجن پراکنی نشریه توفان)

گرچه شیوه‌ی مدافعین کمونیسم علمی، مشت پراکنی در همه‌ی جهات نیست، به ویژه این که در شرایط فعلی به دلیل تمرکز حمله‌ی امپریالیسم، رژیمهای ارتجاعی دیگر و اپورتونیستها و رویزیونیستها جهت متمیزه کردن جنبش کمونیستی، افشای این دشمنان طبقه کارگر و کمونیسم از اولویت برخورداراست، اما کمونیستهایی که شیوه‌ی تفکر و سبک کار پرولتری را فرانگرفته باشند، به‌جای خدمت به پرولتاریا و متحد شدن و بسیج هرچه بیشتر ممکن نیروهای انقلابی، آب به آسیاب دشمنان آن می‌ریزند. به همین علت و علیرغم خواست مان، مجبور به درج مقاله رسیده زیر شدیم با این امید که رفقای هیئت تحریریه‌ی توفان، ارگان حزب کار ایران در مبارزه‌ی ایدئولوژیک خود نه از اصولیت منحرف شوند و نه به انحراف میدان عمل دهند. بولتن نظرات

" فیلسوفان تنها به انحاء مختلف جهان را تفسیر کرده‌اند، ولی سخن بر سر تغییر آن است"

(مارکس- تزهایی درباره فویرباخ)

درماهنامه توفان-ارگان مرکزی حزب کار ایران- شماره های ۴۹ و ۵۰، فروردین و

اردیبهشت ۱۳۸۳، در رابطه با ۳۰مین سالگرد درگذشت رفیق احمد قاسمی، سلسله مقالاتی آمده و نویسنده یا نویسندگان این مقالات، به جای آموزش درست از تاریخ، مرزبندی دقیق میان دوستان و دشمنان پرولتاریا و تلاش برای استحکام بخشیدن به وحدت دوستان و تقویت جبهه ی پرولتاریا، به شیوه‌ای ناپسند برخورد خصمانه به "سازمان انقلابی" کرده اند - سازمانی که بزرگ ترین نقش را در افشای رویزیونیسم رهبری حزب توده داشت و معیارهای انقلابی مارکسیستی را در ثئوری و به ویژه پراتیک و سبک کار، از زیر آوار رویزیونیسم مدرن بیرون کشید و علیرغم جوان و کم تجربه بودن و اشتباهاتش و کمبودهای ناشی از آنها، آموزش مارکس را که در فوق آمد برای شرکت در تغییر جهان به کار بست.

در این مختصر طرح مجدد کلیه ی جدلهای ایدئولوژیک بین رهبری "سازمان انقلابی" و رفقا "قاسمی، فروتن و سغایی" و نیز با "سازمان توفان" در ابتدا و تغییر نام آن به سازمان "مارکسیستی-لنینیتی توفان" پس از پیوستن این رفقا، صورت گرفت، ضروری نیست. این بحثها موجودند و هرعلاقه مندی می تواند برای مطالعه ی مبارزات ایدئولوژیک آن زمان به آثار کتبی موجود مراجعه کرده و اطلاع پیدا کند. لذا در برخورد به مقالات اخیر توفان، سعی می کنم اساسا حول یک مسئله ی مرکزی که همانا مرزبندی بین مارکسیسم از یک سو و اپورتونیسم و رویزیونیسم از سوی دیگر است، تامل کنم.

رهبری "سازمان انقلابی"، مدتی بعد از اتمام جدلهای ایدئولوژیک، پس از درگذشت رفیق قاسمی و قبل از بروز انشعاب در "سازمان مارکسیستی-لنینیتی توفان"، برای هماهنگ کردن فعالیت مشترک دو سازمان در چارچوب "کنفدراسیون محصلین و دانش جویان ایران"، نشست مشترکی داشت که رفیق فروتن نیز در آن شرکت نموده و تصمیمات مشترکی نیز در این نشست اتخاذ شده و در عمل پیش برده شد. پس از انشعاب در توفان، تماسهای دیگری با مسئولین "سازمان راه آینده" که یکی از تشکلهای به وجود آمده از انشعاب بود ادامه پیدا کرده و مشخصا پس از انقلاب بهمن و مدتی پس از سرکوب نیروهای چپ توسط رژیم، تماس "حزب رنجبران ایران" (که سازمان انقلابی یکی از تشکیل دهندگان عمده آن بود)، مجددا با "سازمان راه آینده" و بنا بر خواست مشترک طرفین، برقرار شد و نهایتا نیز اجلاس مشترکی مرکب از نمایندگان "سازمان راه آینده"، "حزب کارایران" و "سازمان کارگران مبارز" (تشکلهایی که پس از انشعاب در "سازمان مارکسیستی-لنینیتی توفان" به وجود آمده بودند) و "حزب رنجبران ایران"، با دستور جلسه بحث پیرامون موازین وحدت سازمانی این تشکلهای، در دهه ی ۱۹۹۰ و قبل از وحدت دو تشکل "حزب کار ایران" و "سازمان کارگران مبارز" و تشکیل "حزب کار ایران" جدید، برگزار شد.

اختلاف بر سر ارزیابی از ماهیت ایدئولوژیکی حزب توده پیش از گرویدن کامل به

رویزیونیسیم مدرن و نیز چگونگی بروز رویزیونیسیم مدرن در شوروی، مانع پیشرفت بحثها و رسیدن به وحدت گردید. مع الوصف مذاکرات نمایندگان حزب رنجبران ایران با نمایندگان "سازمان راه آینده" تا مدتها پس از عدم موفقیت اجلاس فوق ادامه یافت. در تمامی این مذاکرات نیز رفیق فروتن تا زمانی که در قید حیات بود، حضور داشت. اگر نویسنده یا نویسندگان مقالات اخیر توفان از تاریخ می آموختند، سازهای بدکوک شده ی ۳۰ و اندی سال پیش را دوباره به همان شکل سابق، نمی نواختند و با درس گیری از فراز و نشیبهها در ۳۰ سال اخیر، به گونه ای دیگر می اندیشیدند و یا اگر از سیر تحولات اطلاع نداشتند از رهبری کنونی "حزب کار ایران" سوال می کردند که چرا رهبری "سازمان ملامی توفان" و سپس تشکلهای جدید جدا شده از آن، و با توجه به ارزیابی رفیق قاسمی از "سازمان انقلابی"، با رهبری این سازمان و سپس رهبری "حزب رنجبران ایران"، به مذاکره نشسته بودند؟ و اگر واقعا آنها ارزیابیهای دشمنانه قبلی را هم چنان داشتند، چه اصولیتی در کارشان بوده که دست به چنین کاری زده اند؟ آنها می بایستی حداقل از خود سوال می کردند چرا رفیق قاسمی، قبل از آمدنش به اروپای غربی به حرف کیانوری که در زیر خواهد آمد اعتماد کرده و از جمله نوشت: "کیا(منظور کیانوری است) از بلاهایی که بنا بود با دست "سازمان انقلابی حزب توده" و عمال شبکه جاسوسی شوروی و رویزیونیستها بر سر ما بیاید، کاملا باخبر بود و با زبان بی زبانی ما را از خطرات آن شاید به دلیل سالها مبارزه مشترک در یک صف و ارتباطات عاطفی باخبر می کرد و برحذر می داشت" (توفان شماره ۴۹ - فروردین ۱۳۸۳ - ص ۶).

آیا این "دل سوزی" تحت لفافه "ارتباطات عاطفی در گذشته!" توطئه ی آخر این استاد دسیسه چینی نبود که در مکتب ک.گ.ب. فرا گرفته بود چگونه دشمنان خودش را بفریبد و با ایجاد یا تلقین اغتشاش ذهنی و مملو از بی اعتمادی، مانع پیشرفت کار مارکسیست-لنینیستهای جدا شده از حزب توده گردد؟ آیا به راستی برخورد مثبت رفیق قاسمی و باور به ارتباطات عاطفی فی مابین(!) با کیانوری نشان از عدم درک تغییر اوضاع و پیوستن کیانوری به رویزیونیسیم و دشمنان طبقاتی پرولتاریا، نیست؟ در واقع حرفهای کیانوری رویزیونیست موثر افتاد و رفیق قاسمی به سازمان جوان بریده از رویزیونیسیم مدرن نه با احساس این که "سازمان انقلابی" کم و بیش روی خط درست است و باید آن را تقویت کرد، بلکه با احساس این که خطرناک است و مملو از جاسوسان شوروی، اجبارا به آن سازمان پیوست!! اگر "سازمان انقلابی" و عمال شبکه جاسوسی شوروی و رویزیونیستها" قرار بود "بلایی" بر سر رفقای سه گانه بیاورند که حتا "کیا" هم از آن باخبر بود، پس تشکیل نشستهای مشترک با "عمال رویزیونیستها" در جنبش توده ای و کمونیستی، نشان از برخورد غیرمسئولانه از جانب رفقای توفان و

مشخصاً رفیق فروتن نبود؟

واقعیت این است که زندگی خلاف ادعای رفیق قاسمی را خیلی زود نشان داد و به همین علت هم در زمانی که او در گذشت، این نشستها برگزار شد و نتایج اولیه نیز از آنها به دست آمد و اختلافات نه در حد مشکوک بودن به یک دیگر، بلکه بر سر ارزیابیهای متفاوت از ماهیت رهبری حزب توده و از اشتباهات رهبری حزب کمونیست شوروی ادامه یافت و جوّی مابین دو تشکل سیاسی شد تا پلیسی؟!.

متأسفانه نویسندگان توفان از تاریخ نخواستند بیاموزند و کهنه لحافهای چرکین دوران مبارزات ایدئولوژیک ناسالم را بار دیگر از صندوق خانه ی گرد گرفته تاریخ بیرون آوردند و بوی ناگرفته ی آنان را نیز تشخیص ندادند!

امروز نمی توان به علت عدم پایداری لاشایی و خیانت او و امثالهم به آرمان کمونیسم، سازمانی را که بزرگترین انشعاب را- نه از نوع انشعابات روشنفکران ناپایدار سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۵ از حزب توده، بلکه در دفاع از مارکسیسم-لنینیسم، معیارهای حزب پرولتاریا و ضرورت پیوند کمونیستها با جنبش کارگری و توده ای و سازماندهی آنها در کوره ی مبارزات طبقاتی جهت کسب قهرآمیز قدرت سیاسی-به وجود آورد و برای پیاده کردن این اصول پای درعمل گذاشت، تخطئه کرد. امثال لاشائیه را در کلیه ی احزاب کمونیست می توان یافت که پس از مدتی فعالیت در آنها، قادر به ادامه خط پرولتاریا-به یژه در شرایط سخت پلیسی و زندان و شکنجه- نبوده و با ترک کردن صف پرولتاریا به دشمن پیوسته اند.

و اما آن چه که در واقع تضاد نظری "سازمان انقلابی" در کلیت اش، با رفقا قاسمی و فروتن از ابتدا مطرح بود، ارزیابی از اشتباهات حزب توده و ماهیت این حزب بود. رفقا به دلیل قراردادن در رهبری این حزب، تقریباً از سالهای اول تاسیس آن، و لذا سهم بودن در این اشتباهات، قادر به انتقاد عمیق از خود و از رهبری حزب توده نبودند. برای آنها بسیار ساده بود که باتوجه به نرمهای انترناسیونال کمونیستی (سوم) درمورد این که حزب کمونیست براساس چه معیارهایی باید ساخته شود، ماهیت حزب توده را نقد می کردند. این کار می توانست تاثیر مهمی در رشد ایدئولوژیک جنبش نوین کمونیستی ایران، بگذارد. "سازمان انقلابی" مدتی بعد و علیرغم محدودیتهایش در دسترسی به منابع بیشتر، به بررسی تاریخ جنبش کمونیستی ایران پرداخت و در دو بخش ("توده ۱۵- شهریور ۱۳۴۸ و "توده" ۲۱-مرداد ۱۳۵۰، که ارگان سازمان انقلابی بود) نظرات خود را مطرح ساخت و کوشید تا نشان دهد حزب توده نه براساس معیارهای ایدئولوژیک-سیاسی یک حزب کمونیست، بلکه به عنوان جبهه ای ضد فاشیستی پا به عرصه ی وجود

گذاشت و خواسته‌هایش از حد دموکراتیک و رفرمیستی فراتررفت. سازش روشنفکران غیرکمونیست و کمونیست در این حزب، از ابتدا التقاطی در شیوه‌ی تفکر و عمل رهبری آن به وجود آورد که به جای حرکت روی خط به طور نسبی درست پرولتری، دچار اپورتونیسمی تاریخی (بعضا راست و بعضا چپ) شد و نهایتا پس از روی کارآمدن خروشچف به رویزیونیسم درغلثید. و تنها جایی که از خود استواری نشان داد، دفاع بی قید و شرط از سیاستهای حزب کمونیست شوروی در ایران در تمام دوره حیات شوروی بود!!، بدون این که به اوضاع مبارزه طبقاتی و ملی در ایران توجه کند! و نهایتا سر از آبشخور کا.گ.ب. درآورد!

نویسنده یا نویسندگان توفان در توضیح نظر رفیق قاسمی در مورد حزب طبقه کارگر (توفان ۵۰، اردیبهشت ۱۳۸۳ - ص ۱) می نویسند:

"طبقه کارگر نیز باید مانند سایر طبقات حزب خود را داشته باشد. این حزب باید ملاکهای ایوئولوژیک-سیاسی و سازمانی که تعریف شده و به این اعتبار از سایر احزاب متمایز شده و استقلال طبقه کارگر را به منصفه ظهور می رساند (داشته باشند).

حزب طبقه کارگر باید به ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم مسلح باشد و برای استقرار جامعه سوسیالیستی مبارزه نماید و سوسیالیسم را در جامعه مستقر سازد. برای این منظور طبقه کارگر سلاحی جز سازمان خویش که باید بر مبنای مرکزیت دموکراتیک و شرایط کار سخت مخفی شکل بگیرد، ندارد"

حال که نویسندگان ماهنامه توفان از نرمهای یک حزب طراز نوین پرولتاریا- حزب لنینی- آگاهی دارند، ما از این رفقا می پرسیم : آیا حزب توده را هم با ادعای این که "حزب طراز نوین طبقه کارگر" است، باید با این معیارها سنجید؟ یا نه! ، این حزب تافته‌ی جدا بافته‌ای است مافوق معیارها؟! دفاع شما از رفیق قاسمی که حزب توده را حزب طراز نوین پرولتاریا می دانست و یک بار هم از انحرافات آن از ابتدای تشکیل شدنش سخن نگفت، چیست؟

درباره‌های مصوب کنگره اول و دوم حزب توده (۱۳۲۳، ۱۳۲۷) از چنین معیارهایی خبری نیست. نه از ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم و ضرورت مسلح شدن به آن و پیاده کردنش در عمل، حرفی به میان می آید، نه این برنامه‌ها از انجام انقلاب پرولتری صحبتی به میان می آورند، نه استقرار جامعه سوسیالیستی را طلب می کند و نه حتی در کنگره اول در سطح خواستهای بورژوا-دموکراتیک باقی می ماند. برعکس از این خواسته‌ها نیز پائین تر رفته و از شعار "ضبط املاک فئودالها و تقسیم آن بین دهقانان" و یا "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" کلمه‌ای بر زبان نمی راند. در حالی که ۲۰ سال قبل از تشکیل حزب توده، حزب کمونیست ایران انقلاب ارضی را در دستور کار خود قرار داده بود. شاید بتوان گفت که بزرگترین اشتباه کمونیستهای باقی مانده از حزب

کمونیست ایران این بود که پس از شهریور ۲۰، به جای زنده کردن سنن انقلابی حزب کمونیست ایران، به ساختن حزبی جبهه ای با روشنفکران غیر پرولتری دست زدند و از این سازش تاریخی، اپورتونیسیم تاریخی زائیده شد.

گناه بزرگ "سازمان انقلابی" افشای مواضع غیر پرولتری رهبری رویزیونیست حزب توده بود که حتا مدتها قبل از روی کار آمدن خروشچف عملا رویزیونیسم را پیاده می کرد و پرونده های بعدی اش نیز احتیاج به بازگوئی ندارند.

رفیق قاسمی می گوید: "بدیهی است که مانیز در اشتباهات شریک بوده ایم. این اشتباهات حزب توده ایران از آن ما نیز هست (همانجا، ص ۱). اما رفیق قاسمی کوچکترین تلاش نمی کند که بگوید ماهیت این اشتباهات چیست؟ اپورتونیسیم است یا رویزیونیسم، در شیوه تفکر متافیزیکی است یا در سبک کار دنباله روانه؟... مگر غیر از این است که بسیاری از رهبران حزب توده (از جمله فریدون کشاورز، بنا به اقرار خودش) تا پس از غیرقانونی شدن آن حتا بوئی از مارکسیسم نبرده بودند؟

تاریخ به کرات نشان داده که مبارزه بین دوشی در رهبری احزاب کمونیست دایما جریان دارد. مبارزه ای که انعکاس مبارزه طبقاتی درون جامعه در سطح رهبری حزب است. اما در حزب توده کدام مبارزه ایدئولوژیک جدی و خط مشیی بین سالهای ۲۰ و ۳۲ جریان یافت و خط درست غالب در رهبری، معلوم شد؟. به جز در جریان مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن که رفقا قاسمی و فروتن به عنوان اعضای اصلی رهبری حزب توده در برابر خط انحرافی غالب ایستاده و نهایتا حزب را ترک کردند، تبلور مبارزه بین دوشی در رهبری حزب کجا است؟

رفقا قاسمی و فروتن پس از بروز اختلافات با بخشی از رهبری "سازمان انقلابی" از این سازمان بریدند و "سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان" را بنانهادند. به جز رفیق سغایی که به علت داشتن مرض شدید قلب، درگذشت، برخلاف ادعای کیانوری، بلائی از جانب "سازمان انقلابی" رفقا را تهدید نکرد و حتا بعدا، باب مذاکره با "سازمان انقلابی" مجددا باز شد. پس معلوم می شود رفیق قاسمی که از جو مسموم پلیسی اروپای شرقی به اروپای غربی آمده بود، شدیداً در بدبینی گرفتار بود، و آن چه که راجع به سازمان انقلابی می گفت مملو از ذهنی گری بود.

استدلال دیگری که نویسندگان توفان برای تقویت ادعای خویش آورده اند دایر بر این که: "کوروش لاشایی... درس خود را خوب می دانست. وی می خواست توسط عمال رویزیونیستها از احیای حزب طبقه کارگر ایران جلو گیرد. وی می خواست که سازمان م-لامی توفان از نامیدن خویش به نام حزب انقلابی توده ایران که تیر خلاصی به کمیته مرکزی حزب توده بود و بسیاری از کمونیستهای شرافتمند در شرق اروپا را به سوی حزب واقعی خویش جلب می کرد و همانطور نیز کرد، جلو گیرد. وی می خواست مانع شود تا سنت جنبش کمونیستی ایران منتقل گردد" (توفان ۵۰- ص ۵)

به راستی استدلالی سست تر از این نمی توان در توجیه احیاء حزب توده ارائه داد. فرض را براین بگذاریم که کوروش لاشایی درس تفرقه افکنی را از "سیا"، "کا.گ.ب"، "موساد"، "ساواک" و... خوب یاد گرفته بود و به مثابه جاسوسی هزار چهره قصد تخریب جنبش کمونیستی ایران و جهان را داشت (!) اما برای هرخواننده منصفی که جملات بالا را بخواند سوالات متعددی مطرح می شود که نویسندگان توفان بدون جواب می گذارند:

۱- چه دلیلی دارید که نظر ایجاد حزب کمونیست و نه احیاء حزب توده را لاشایی و عمال رویزیونیستها مطرح کرده اند. تا از احیای حزب طبقه کارگر ایران جلوگیری کنند؟
 ۲- چرا مستقل از "خرابکارهای" لاشایی، "سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان" نام خویش را "حزب انقلابی توده ایران" نگذاشت؟ آیا این سازمان هم زیر سیطره لاشایی قرار داشت؟ تا او بتواند خیانت خود را بعد از به خطر انداختن رفقای سه گانه، تکمیل کند؟

۳- چرا برخی از کمونیستهای شرافتمند ایرانی در شرق اروپا، "به شرط چاقو" یعنی گذاشتن نام "حزب انقلابی توده ایران" حاضر به پیوستن به سازمان انقلابی یا سازمان توفان بودند؟ و نه به خاطر بریدن از رهبری رویزیونیست حزب توده و پیوستن به سازمانی که خود را مارکسیست-لنینیست و ضد رویزیونیست می دانست؟ آیا اسم یک تشکل آنقدر مهم در شناخت ماهیت آن است یا مواضع، نقطه نظرات و اسلوب کار و پای درعمل بودن اش؟ پس آنها هم مثل رفقای توفان درک درستی از ماهیت غیر پرولتری خط این حزب در گذشته نداشتند!

۴- چه دلیلی هست که نشان دهد، حزب توده وارث "سنن انقلابی جنبش کمونیستی ایران" بود که می بایستی این سنن منتقل می شدند و نشدند؟ در حالی که التقاط گری، لیبرالیسم، اپورتونیسم و باند بازی از ابتدا تا انتها در این حزب رایج بود!

۵- چرا پس از گذشت ۳۰ سال از مباحثات ایدئولوژیک در مورد ایجاد حزب کمونیست یا احیاء حزب توده، "حزب کارایران" که حدود ۲ سال از تاسیس اش می گذرد، نام "حزب توده انقلابی ایران" را برخود ننهاد، تا در باغ رحمت پرولتاریا بر رویش گشوده شود؟

۶- کوروش لاشایی که به مدت کوتاهی با حزب توده ارتباط پیدا کرده بود و سپس به سازمان انقلابی پیوست در کدام مکتب توانسته بود از کیانوری و غیره کا.گ.ب. ای تر بشود و درس خود را خوب یاد گرفته بود؟

آیا احتیاج هست که تذکر بدهیم که لاشایی یکی از مسئولین سازمان انقلابی بود که در برابر دشمن مقاومت نکرد و تسلیم شد. درحالی که پرویز واعظ زاده مرجانی، رهبر سازمان انقلابی در شرایط فوق العاده سخت به ایران رفت و پس از چندین سال کار

سیاسی و سازماندهی، در میدان مبارزه جان باخت. پارسا نژاد یکی دیگر از اعضای رهبری سازمان انقلابی به هنگام انتقال به داخل، به رفرمهای شاه دل بست و به آرمان طبقه کارگر خیانت کرد. ولی خسرو صفایی یکی از همان کمونیستهای شرافتمند بریده از حزب توده و از بنیان گذاران سازمان انقلابی بود و پس از انتقال به ایران و چندین سال کارمخفی سرانجام دستگیر و در زیر شکنجه جان باخت. رفقا معصومه طوافچیان، مهوش جاسمی نیز دو نفر از رهبری سازمان انقلابی در داخل کشور بودند که قهرمانانه پس از دستگیری زیر شکنجه‌های وحشیانه ساواک ایستادند و جان باختند و جسد آنها در حوض اسید انداخته شد تا هیچ اثری از آنها نماند. رفقا گرسوز برومند و محمدتقی سلیمانی دونفر از کادرهای کارگری سازمان انقلابی بودند که پس از سالها کار در میان کارگران در ایران، سرانجام دستگیر شده و زیر شکنجه جان باختند. دهها عضو دیگر سازمان انقلابی نیز در زندانهای شاه به سخت‌ترین وجهی شکنجه شدند و حبسهای طولی‌المدت را به جان خریدند. بنابراین در نقد یک تشکل سیاسی پیوسته باید جانب دقت را مراعات کرد و نقد را همه‌حانه صورت داد. وگرنه لجن پراکنی کارچندان مشکلی نیست، به ویژه وقتی که احساسات کمونیستی کنار گذاشته شود!

اگر نویسندگان توفان این واقعیتها را نمی‌دانند و به سازمان انقلابی حمله می‌کنند، این نشان دهنده‌ی آن است که از اصل کمونیستی "بدون بررسی و تحقیق حق حرف زدن نیست" عدول کرده‌اند و اگر می‌دانند و آگاهانه چنین کاری می‌کنند، این نشان دهنده‌ی حاکمیت ایدئولوژی غیر پرولتری در آنهاست که برای اثبات حقانیت حرف خویش، هر ادعایی را جایز می‌دانند و مغرض‌اند!

و اما آن چه بیش از همه سوال برانگیز است، این است که قصد نویسندگان مقالات توفان از حمله به سازمان انقلابی و تخطئه کردن فعالیت آن چیست؟ آیا بزرگداشت رفیق قاسمی احتیاج به حمله به سازمان انقلابی داشت؟ آیا نویسندگان توفان نمی‌بینند که امپریالیسم و حاکمین جمهوری اسلامی با تمام وجود برای نابود کردن جنبش کمونیستی ایران و ممانعت از ایجاد حزب واحد کمونیستی عمل کرده و اپورتونیسم و سکتاریسم و رویزیونیسم در درون این جنبش بی‌داد می‌کند و در این شرایط باید مرزها را قاطی نکرد؟ اگر نویسندگان توفان به تغییر جهان می‌اندیشند باید پرچم: "مارکسیسم را به کاربرد، نه رویزیونیسم را!"، "وحدت کنید، نه انشعاب!" رابلند کنند و برای تغییر جهان، "پرولتاریای جهان متحد شوید!"، را قبل از نوشتن مقاله‌ای، عمیقاً مدنظر داشته باشند و به دفاع از اپورتونیسم برنخیزند تا حرفهایشان در قلوب کمونیستها جای بگیرد و نه به زباله دانی انداخته شود.